

”ضمیمه دیگر“ و پیوستهایش، بر برخی از وقایعی که در قسمت سوم این کتاب آمده است روشنائیهای بیشتری می‌اندازد و خاصه از فعالیت‌های کسروی و هوادارانش، واکنش‌های روحانیون و محافل مذهبی نسبت به آنها، اقدامات مقامات مملکتی و مراجع دولتی در سرکوب و تعقیب کسروی و بالاخره چگونگی آن سوءقصد و سپس آن کشتار، تصویر دقیقتری به دست می‌دهد. در چاپ کنونی، ”ضمیمه دیگر“ هم پنج نوشته و سندی را که پس از چاپ دوم در دسترس نگارنده قرار گرفت (نگ: پیوستهای ۱۱-۷، ص. ۲۸۹-۲۷۰) در بر می‌گیرد و هم نوشته‌ها و اسنادی را از مجموعه‌ای که پس از انتشار چاپ نخست کتاب به دست این نگارنده رسیده بود. این مجموعه مشتمل بر ۴۸ برگ ”فتوکپی“ است از اسناد و مکاتباتی که همه به کسروی و فعالیت‌های او و واکنش‌هایی که اینجا و آنجا برانگیخته است ارتباط دارد. نمی‌دانم که چرا این بار، و به خلاف روال همیشگی، فراموش کرده‌ام و هیچ نوشته‌ام این مجموعه اسناد از کجا آمده است و آنها را از چه کسی گرفته‌ام و این نیکوکاری را که کرده است؟ در هر حال روشن است که همهٔ سپاسهای صمیمانهٔ این نگارنده نثار این نیکوکار بزرگوار هم اکنون از یاد من رفته است. اصل این اسناد می‌بایست در اختیار یکی از بایگانیهای عمومی یا مراکز اسناد مربوط به ایران باشد.

قدیمترین این اسناد مربوط به آذر ماه ۱۳۲۱ است و رونوشت گزارش مأموری از مأموران ارتش است دربارهٔ جلسات شبهای جمعه ۲۶ آبان و ۶ و ۱۳ آذر ۱۳۲۱ در منزل کسروی در

تهران. آخرین اسناد نشاندهنده برخی واکنشها است در تابستان ۱۳۲۵ در تأیید یا تقبیح قتل کسروی و همراهش حدادپور.

از پاییز ۱۳۲۱ دستگاههای اطلاعاتی دولت به فعالیتهای کسروی توجه دارند و نشانه آن گزارشی است که از ستاد ارتش به این وزارت کشور فرستاده شده است (و چه بسا حاصل کار مأموران اطلاعاتی رکن دو باشد که در آن زمان انجام چنین مراقبتها و سخن‌زدنیها و خبرچینیها از مسئولیتهای ایشان بود) و خلاصه‌ای از آن بر روی اوراق مارکدار این وزارتخانه بازنویسی شده است. جلسات هر شب جمعه در منزل کسروی برپا می‌گردد. گزارشگر خلاصه‌ای از سخنان کسروی در جلسات شبهای جمعه ۲۲ آبان، ۶ و ۱۳ آذر را به دست می‌دهد. در این جلسات "افسران ارتش شاهنشاهی و دانشجویان دانشکده افسری، ... بعضی با لباس فرم و برخی با لباس سیویل حاضر می‌شوند" که این خود یکی از علل اصلی توجه مقامات ارتش به فعالیتهای کسروی است.

گزارشگر آنچه درین جلسات گذشته است را گزارش می‌کند و نخست از جلسه شب ۲۱ آبان می‌نویسد:

شب ۲۱ آبان در منزل کسروی، پیروان او که به نام پیمانیان نامیده می‌شوند جمع و پس از ورود، کسروی مجتبعین را به نام "یاران" خطاب (پیروان او به همدیگر "یار" خطاب می‌کنند) کرده شمه‌ای از محسنات دین اختراعی خود صحبت و با اینکه حضرت محمد ص. را پیغمبر معرفی نمود معجزات آن حضرت را تکذیب و علاوه نمود که دین اسلام با مقتضیات آن زمان پیدا شده است. پیروی ازین دین سیر قهقهرائی است و بایستی دینی مطابق مقتضیات امروزه انتخاب نمود چنانچه در حجاز که موطن محمد بن عبدالله (ص.) می‌باشد به واسطه عملی نبودن دستور اسلام از مستشاران خارجی استفاده می‌کنند. مکه رفتن و قربانی کردن و امثال آنها خرافات است. دین ما ازینگونه خرافات مبرا و بزرگترین منظور ما باید مبارزه با صوفیگری، شعر گفتن، ملا بودن و مذهب شیعه باشد. برای اینکه دین ما از هر حیث کامل باشد طرز حکومت و سیاست را هم معلوم نموده‌ام: حکومت ما باید حد مشترک بین دموکراسی و سوسیالیستی باشد. اصول سرمایه‌داری مخالف عقیده ماست و برای سرمایه‌داری حد معینی قائل هستیم که هر کس از بیست هزار ریال نباید بیشتر سرمایه داشته باشد. در صورتی که شاه در حکومت دموکراسی اختیاری ندارد چه لزومی دارد اصلاً وجود داشته باشد؟ رئیس دولت همیشه با مجلس طرف بوده و کشور را اداره می‌کند. اگر خیانت کرد تعقیب و مجازات خواهد شد. وجود شاه غیر از تحمیل بر بودجه محسنات دیگری ندارد. سیاست خارجی ما این است که نسبت به ملل اروپائی کینه نداریم و مرهون علوم آنها هستیم، فقط با سیاست آنها مخالفیم و دشمنی می‌کنیم. راجع به سیاست انگلیسها اظهار داشت تا موقعی که دین اسلام قوت داشت آنها از آن متنفر بودند حالا که سست شده است شروع به تعریف کرده‌اند و حتی مستشرقین انگلیسها هم مثل ادوارد برون و برنارد شاو [؟] جهت اغفال شرقیان می‌نویسند قریباً تمام اهالی بریتانیا دین اسلام را انتخاب خواهند کرد تا بدینوسیله مثل هندوستان ممالک دیگر اسلامی را هم استعمار کنند. هرکس از ما [شما؟] یاران در ترویج دین ما کوشش کند نزد خدا عزیز و در صورت موفقیت از

طرف من به مقام آموزگار (مبلغ) که مزایائی هم برای آن قائل شده‌ام خواهد رسید. در هر سال یک روز کتابسوزان برپا خواهیم ساخت و کتابهائی که مضر به حال جامعه باشد می‌سوزانیم. شب جمعه ۶ ماه جاری [آذر ۱۳۲۱] هم جلسه دیگری در منزل مشارالیه تشکیل و باز در بدو امر معایب اسلام را بیان نمود و خلافت دوازده امام را تکذیب کرد. آنها را خوشگذران و تن پرور خطاب نمود سپس پیروان خود را به خدمت تشویق و گفت ما در این راه سختیها خواهیم دید و مصائبی را متحمل خواهیم شد. حتی روزنامه‌ها به ما بدگوئیها خواهند کرد ولی باید خونسرد باشیم تا پیش برویم. تبلیغ [را] باید اول از خانواده خویش شروع کنیم. مذهب و عقیده ما ماوراء تمام مذاهب جهان [است] و بزرگترین علمای دنیا نخواهد توانست کوچکترین ایرادی به مذهب ما وارد آورد.

بین پیروان که در این جلسه جمع بودند یک نفر دانشجوی دانشکده افسری به نام سلطانی، از اهالی رشت بود که اظهار داشت که خرافات حتی در محیط دانشکده هم رسوخ یافته: دانشکده مسجدی تهیه و دانشجویان را وادار به خواندن نماز می‌کند. اگر مخالفت کنیم افسران ما را تقیب کرده ملامت می‌کنند. از کسروی تقاضا نمود در این خصوص در روزنامه پرچم شرحی بنویسد. مشارالیه نیز به... [یک کلمه ناخوانا] منشی روزنامه دستور داد که شرحی تهیه کند و علاوه نمود که اینگونه تبلیغات از طرف انگلیسها ناشی می‌شود و قصدشان از وادار نمودن ایرانیان به پیروی ازین خرافات، اغفال آنان است که خود استفاده ببرند. از قرار معلوم اشخاصی که دور این شخص جمع شده‌اند عقیده راسخی به او پیدا کرده چنانچه جلوگیری نشود قریباً جهت کشور (آنهم در محیط دانشکده افسری) تولید بزرگترین مشکلاتی را خواهد نمود. گزارش دیگری نیز از جلسه اخیر آنها [که] در شب ۱۳ ماه جاری تشکیل یافته رسیده است که خلاصه آن ازین قرار است: پیروان کسروی عبارت بودند از دو نفر شاگرد مدرسه نظام، یک ستوان دو هواپیمائی و یک افسر دفتری ارتش و ۱۵ نفر جوان ۱۵ تا ۲۰ ساله. و خطابه کسروی به آنها از قرار زیر است:

- ۱ - مفتخوران، چه از طبقه علما و چه سایر منفعت بران، اصلاً نباید وجود داشته باشند.
 - ۲ - کسانی که شخصاً در کشاورزی و آبادی و عمران اراضی دخالتی ندارند حق مالکیت نخواهند داشت.
 - ۳ - سرمایه‌داران حق تصرف کردن دارائی خود را آزادانه ندارند و باید محدود شوند.
 - ۴ - چهارده مذهب در ایران وجود دارد که باید از بین برداشته شود تا امثال فروغی نتوانند برای پیشرفت مقاصد خود به جرائد دستور دهند که صحبت از مذهب نمایند.
 - ۵ - شعرا و شعر نباید وجود داشته باشد زیرا از تاریخی که اینها پیدا شده‌اند قلندری رواج پیدا کرده و ایران رو به ضعف رفته است.
- در آخر علاوه کرد که پیروان اجتماعات باید همواره با شهامت بوده و از هیچگونه فداکاری مضایقه نکرده و هرگز تسلیم همسایگان نشویم. مثل اینکه علمای تبریز، بنا به اطلاعی که از دوستان من رسیده‌است، در آنجا برعلیه من قیام نموده و می‌نمایند و نتیجه نخواهند گرفت. سید اسمعیل مراغه‌ای که روضه‌خوان بوده و بعداً کمونیست شده است مردم را تحریک می‌نماید که کسروی را از بین ببرند زیرا می‌خواهد کتاب نهج البلاغه را آتش بزند.

بطوری که گزارش‌دهنده اظهار عقیده می‌کند منظور کسروی تبلیغ مرام بالشویکی است که فعلاً به این لباس درآورده است.

گزارش تصویری از جلسات شبهای جمعه منزل کسروی به دست می‌دهد که با شرکت بیست - سی نفری تشکیل می‌گردد که در میان ایشان چند تنی هم از اعضای نیروهای نظامی و انتظامی هستند. حاضران جوانند و میانسال. در این نشستها، کسروی تنها به نقد دینی بسنده نمی‌کند بلکه به عنوان یک مصلح اجتماعی و رهبر سیاسی سخن می‌گوید. سخنان او از مضامین برابری‌خواهی و استقلال‌طلبی آکنده است همچنانکه از ساده‌اندیشیهای متداول در گفتارهای اینچینی نیز به دور نیست: گفتاری که دیگران را به تغییر و دگرخواهی دعوت می‌کند نه تنها می‌بایست بر نقد قاطعانه وضع موجود استوار باشد (تا ضرورت تغییر را مبرهن سازد) بلکه باید به مثابه یک جهان‌بینی هم، هیچ پرسشی را بی‌پاسخ نگذارد و پس جهانشمول باشد (تا در نظر همگان همچون راه خیر و صلاح بشریت جلوه کند). و چنین است که بسیار پیش می‌آید که سخنان ساده‌اندیشانه و چه بسا نادرست و احکام قاطعانه و چه بسا جزمی در میان گفته‌ها و نوشته‌های این مصلح اجتماعی و آن رهبر عقیدتی جا پیدا می‌کند و خانه می‌گیرد. کسروی هم در نقد خردگرایانه خود از دین و آئین و فرهنگ و ادب و سیاست زمانه ما ایرانیان، ازین نقیصه در امان نبوده‌است هرچند که برای آشنایی بهتر با آنچه او می‌گفت و می‌اندیشید نوشته‌های فراوان خود او گویاتر است از جملات خفیه‌نویس ناشناسی که به خبرچینی به میان کسروی و دوستانش رفته بود تا از نفوذ کلام او در میان نظامیان خبر و اثری یابد.

در واقع، این گزارش از نخستین نشانه‌های توجه و نگرانی ارتش است از گسترش نفوذ سخنان کسروی در میان ارتشیان. ازین پس و با گذشت زمان، تصفیه ارتش ازین "عناصر نامطلوب" از جمله سیاستهای حکومتیان می‌گردد.

سند دیگر این مجموعه، نامه‌ای است که در ۱۶ آذر ۱۳۲۱ کسروی به یکی از هواداران خود در تبریز نوشته است. از فحوای نامه بر می‌آید که یکی از پیروان کسروی "درباره یک دسته از جوانان برای اجراء نوشته" است. کسروی این پیشنهاد را می‌پسندد که "بجاست. باید کسانی را در تهران و تبریز برگزینیم که نامشان 'رزمندگان' گذاریم و رزمهای بزرگی را که در آینده به یاری خدا خواهیم داشت از اکنون با دست آنان آغاز کنیم".

در عصر یکم دی (شب دوم دی) ۱۳۲۱، در منزل کسروی نشستی برقرار است که در آن ۱۹ تن (و از جمله سه افسر ارتش و سه دانش آموز شهربانی) شرکت دارند. در تهران حکومت نظامی است و مأموران به این استناد که اجتماعات در حکومت نظامی ممنوع است به خانه کسروی می‌ریزند و همه را توقیف می‌کنند و به زندان می‌برند. روز بعد، سوم دی ماه، سرتیپ عمیدی، فرماندار نظامی تهران در نامه‌ای "فوری × محرمانه" به ریاست اداره شهربانی می‌نویسد که:

برابر گزارش کلانتری ۵ در لیلۀ دوم ماه جاری، عده‌ای مرکب از ۱۹ نفر که سه نفر افسر ارتش و سه نفر دانش آموز شهربانی نیز بین آنها بوده در منزل کسروی، مدیر روزنامه پیرچم اجتماع داشته‌اند. چون اقدام این اشخاص به تجمع برخلاف دستورات صریح و آگهیهای متوالی بوده و از طرفی معلوم نیست علت تجمع این اشخاص روی چه منظوری بوده. به علاوه افسران و مأمورین شهربانی که خود مجری قانون می‌باشند باید بیشتر رعایت اجرای قوانین موضوعه را بنمایند و در این گونه اجتماعات داخل نشوند چرا شرکت نموده‌اند و چه منظوری داشته‌اند. به علاوه نظر به اینکه در جریان بلوای اخیر نیز تظاهراتی از بعضی از افسران دیده شد علیهذا وضعیت آنها کاملاً مورد سوءظن می‌باشد لذا قدغن فرمایید با استفاده از ماده ۵ قانون حکومت نظامی آنها را بازداشت و در اطراف موضوع رسیدگی و تحقیقات کامل به عمل آورده نتیجه را اعلام دارند که به محکمۀ نظامی ارجاع گردد. (نامه شماره ۷۲۱۸ مورخ ۱۳۲۱/۱۰/۳).

غرض از "بلوای اخیر"، جنبش اعتراضی ۱۷ آذر ۱۳۲۱ مردم تهران است به قحطی و گرانی که در طی آن شورشیان از جمله به کاخ بهارستان، مقر مجلس شورای ملی، ریختند. دولت حکومت نظامی اعلام کرد و همه روزنامه‌ها را توقیف کرد و بسیاری را دستگیر کرد و به زندان فرستاد و هرگونه تجمع بی اجازه‌ای را ممنوع و غیرقانونی اعلام کرد.

کسروی و دوستانش دو روزی در بازداشت هستند و در روز پنجشنبه سوم دی به دستور نخست وزیر، احمد قوام، بازداشت شدگان را "خواه و ناخواه رها" می‌کنند. چند روزی بعد، کسروی نامه‌ای به نخست وزیر می‌نویسد و "دادخواهی" می‌کند و از "کینه جویی" فرماندار شکایت می‌کند و از علت بازداشت می‌پرسد و "در خاتمه" اضافه می‌کند که "من از تیمسار سرتیپ عمیدی ایمن نیستم. ایشان با این کینه ورزی چه بسا بار دیگر در پی تعرض باشند و مخصوصاً به جنابعالی پناهنده می‌شوم". با این اقدام فرماندار نظامی سرکوب کسروی و همراهانش آغاز شده است؟ کسروی خود در این نامه به نخست وزیر "شرح پیشامد" را می‌نویسد:

از سال ۱۳۱۲ در منزل من شبهای آدینه نشستی برپا می‌شود که کسانی می‌آیند و سخن در زمینه دین و دانش و اخلاق رانده می‌شود. به این معنی که ناچیز به گفتار می‌پردازم و دیگران گوش می‌دهند.... روز یکم دی ماه که باز نشستی داشتیم در ساعت شش بود که یک پایور شهربانی با یک افسر آمدند و نشستند و من چون گمان دیگر نبردم به گفتار خود ادامه دادم. موضوع سخن این بود: هر کسی باید به خود پردازد و خود را نیک گرداند. از هایپوی نتیجه نتواند بود. در این زمینه توضیحات می‌دادم و چون سختم تمام شد آن دو افسر خود را معرفی نموده گفتند مأموریم شما را جلب و توقیف کنیم. گفتم اگر به این نشست بد گمانید فوراً پراکنده می‌شویم و خواستیم همه را پراکنده کنم که نگزاردند و دانسته شد درها را گرفته‌اند. خواستیم خودم به شهربانی رفته گفتگو کنم نگزاردند. تا ساعت هشت ما را نگهداشته سپس به کلانتری بردند. فردا هم از آنجا به فرمانداری نظامی فرستادند. در فرمانداری نیز نگه نداشته به نزد آقای دادستان روانه گردانیدند. آقای دادستان (سرهنگ نامور) و آقای بازپرس (آقای معظمی) پس از رسیدگی هر دو اظهار نظر کردند که باید ما را آزاد کنند. ولی آقای سرتیپ راضی نشدند و فشار سختی به آن دو نفر وارد آوردند و چون از آنها نومید شدند رنگ دیگری به موضوع داده

چنین گفتند که باید با تیمسار سپهبد و آقای نخست وزیر گفتگو کنم. آن روز ما را به این دستاویز نگه داشته رها نگردانیدند. فردا پنج شنبه، چون شنیده بود که جنابعالی از موضوع آگاه گردیده و وعده اقدام داده‌اید با شتاب تمام یک نامه نوشته ما را همراه آن به شهربانی فرستاد که در همان موقع دستور جنابعالی رسید و ما را خواه و ناخواه رها کردند.

"پیشامد یکم دی" خاصه در میان یاران کسروی تنفر و تأثر برانگیخت. وی در نامه‌ای به تاریخ ۳۰ بهمن ۱۳۲۱، در پاسخ یکی از یارانش در تبریز می‌نویسد:

از اینکه داستان شب دوم دی ماه تهران شما را دلسوخته گردانیده و اشک ریخته‌اید خشنودیم. این اشکها در راه خداست. ما نیز در آن شب همه خشنود و آرام می‌بودیم. من از جوانان رفتاری دیدم که در آغاز کار آن را نمی‌بیوسیدم. کسانی که به خانه‌هاشان هم آگاهی نداده بودند و از رهگذر آنها دل نآسوده بودند و برخی نیز از سرکوفت مادر و خویشان در اندیشه می‌بودند هیچ یکی به رو نمی‌آوردند و جز آرامش و خونسردی نشان نمی‌دادند. داستان دراز است و آقای... همه را نمی‌داند. خواستشان ساختن یک پرونده سیاسی می‌بود ملی خدا نگران است. ما بیش از دو شب نماندیم. منزوی و افتخارزاده و عمادی در شهربانی چهار شب ماندند. ولی سیفی و صرافان و بخش آذر نه شب در دژبانی ماندند و افسران دستگیر و برخی از کارکنان وزارت جنگ به تکان آمده دشمنیهایی نشان می‌دادند. در همان روزها ژ... و س... را نیز به بازپرسی کشیده بودند. لیکن همه آنها به سود ما پایان یافت. زیرا هر چه جستند جز راستی و نیکی نیافتند. خود سرهنگ علوی با من می‌گفت: "این جوانان پاکند و من هر چه جستم چیزی که جای ایراد باشد نیافتم. من از ایشان هر چه پرسیدم پاسخهای روشنی دادند." رویهمرفته این پیشامد به داستان کتابسوزان رویه رسمیت داد و به یاری آفریدگار سال دیگر با شکوه‌تر ازین خواهد بود...

در این ایام فعالیت‌های کسروی و یارانش در گسترش است. از نامه‌ای که به تاریخ ۱۲ دی ۱۳۲۱ به تبریز می‌نویسد چنین بر می‌آید که همراهان او برخی از آزادگانند که در باهماد آزادگان گرد آمده‌اند و برخی دیگر از پاکدینانند که در راه "پاکدینی" گام نهاده‌اند و در تبریز ارتباط میان "آزادگان" و "پاکدینان" روشن نیست. کسروی در این نامه در پاسخ مخاطب خود می‌نویسد:

این که آزادگان جز از پاکدینان باشند سخنی است که از پارسال در میان است. ولی دوری در میانه به آن اندازه نباید بود که در تبریز فهمیده شده و به هر حال آزادگان باید کم‌کم به پاکدینان بپیوندند و نه اینکه همیشه برکنار باشند. از این گذشته نبرد با شعر و رمان و پراکندگی در آزادگی نیز هست که با هم باید در این زمینه همراهی با پاکدینان نمایند. هرچه هست شده و من ازین راه دور نمی‌توانم به کاری پردازم... اکنون راه آن است که پیش گرفته‌اید. آزادگان را به حال خود بگذارید و بی آنکه دو تیرگی یا رنجیدگی در میان باشد شما به کار خود کوشید. پایه کوششهای شما پاکدینی باید بود ولی با آزادگان نیز همراهی نشان دهید. این دوگانگی تنها در تبریز است. تهران را که دیده بودید و در اهواز و خرمشهر و همه جا آزادگی و پاکدینی یکی است...

آن سالهای آغازین دهه ۲۰، دوران تجدید حیات سیاسی و فرهنگی است. همه جا از پایان عصر استبداد و آغاز عصر آزادی سخن می‌رود. حکومتیان از جمله سخت به "رضاخان زدایی"

مشغولند و روحانیان نیز به احیای قدرت از دست رفته می‌کوشند. "سفر پیروزمندانۀ" حاج آقا حسین قمی به ایران (تابستان ۱۳۲۲) و همه جنب و جوشی که حدود یک سال اقامت او در میان روحانیان پدید آورد بیشک نشانه آشکاری از اوجگیری مطالبات متشرعان است. علی سهیلی، نخست وزیر، در ۱۲ مرداد ۱۳۲۲، علی اصغر حکمت را که از چهره‌های بارز و فعال دوران بیست ساله رضاشاهی است از وزارت دادگستری بر می‌دارد و محسن صدر (صدرالاشرف) را که به دیانت اشتهار دارد و اعتماد و اطمینان بیشتر محافل مذهبی را با خود دارد به جای او بر می‌گزیند. در همین سال است که عمر مجلس سیزدهم به پایان می‌رسد (اول آذر ۱۳۲۲) و پس فعالیت‌های انتخاباتی برای مجلس چهاردهم آغاز می‌شود. از آغاز آذر ماه تا هفته‌های آغازین اسفند ماه، انتخابات و فعالیت انتخاباتی کشور را در خود گرفته است. در ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ مجلس چهاردهم افتتاح می‌شود تا کار خود را رسماً در ۲۵ اسفند آغاز کند. علی سهیلی، نخست وزیر، استعفا می‌دهد و مجلس جدید محمد ساعد را به نخست وزیری بر می‌گزیند (۸ فروردین ۱۳۲۳).

در این سالها و ماهها، فعالیت‌های آزادگان/پاکدینان رو به گسترش است. کسروی هم خود بسیار می‌نویسد و هم بسیار چاپ می‌کند: انتشار "اسرار هزار ساله" به صورت ضمیمه شماره ۱۲ پرچم دوهفتگی که در ۱۵ مهر ۱۳۲۲ توقیف می‌شود و انتشار "شیعیگری" در بهمن ۱۳۲۲ از مهمترین این فعالیت‌هاست که همچنانکه می‌دانیم واکنش‌های فراوانی را خاصه در میان روحانیان برانگیخت. (درباره آن سالها و فعالیت کسروی و همراهانش، نگاه کنید به ص. ۱۰۳-۷۴ همین کتاب). با آغاز دوران فعالیت انتخاباتی برای مجلس چهاردهم، آزادگان نیز داوطلبانی برای نمایندگی در اینجا و آنجا (خاصه در برخی شهرهای آذربایجان و خوزستان) معرفی می‌کنند. این فعالیت‌ها بیش از پیش واکنش‌های مخالفت‌آمیزی را، خاصه در محافل مذهبی، برمی‌انگیزد. در ۲۵ بهمن ۱۳۲۲ اصلانی، بخشدار، از میاندوآب تلگرافی به وزارت کشور گزارش می‌دهد که "امروز با تزیین یک سگ در معابر و بازار، جمعی نمایشاتی بر علیه کسروی خواهان داده" و "جهت سوزاندن کتب"، به مسئول شعبه ثبت اسناد که "گویا نماینده کسروی است" فحاشی می‌کنند. "با اوضاع حاضر بودن او در اینجا خالی از خطر نیست". روز بعد همو تلگراف رمزی به وزارت کشور می‌فرستد تا جریان "دیشب" را دقیقتر بنویسد:

دیشب شیری نام حمال در عبور از کوچه، پای درب منزل استیجاری نماینده ثبت، آتش مشاهده، با گل مشغول خاموش شدن [کردن؟] می‌شود، ناگاه از منزل نامبرده یک تیر شلیک و به ران شیری نام اصابت. فعلاً مجروح و تحت معالجه. جریحه خطرناک. صبح آن شب، اهالی بازار دکاکین تعطیل، در مسجد جمع، مجازات مرتکبین احتراق کتب مذهبی اسلام را نمودند. با تشکیل کمیسیون رؤسای دوایر صلاح دیدند رئیس ثبت... و نماینده دفتر رسمی از محل خارج شوند. گویا چند نفر از رؤسای دوایر مطمح نظر اهالی می‌باشند.

سخن نماینده دولت این است که رئیس ثبت هوادار کسروی است و در جلوی در خانه خود کتابهای مذهبی را به آتش کشیده است. باربری رهگذر می‌بیند و می‌خواهد که آتش را خاموش کند که "ناگاه از منزل نامبرده" به او تیراندازی می‌کنند که سخت مجروح می‌شود. بازار و

دکاکین به همدردی با این یک و اعتراض به آن یک بسته است و خواهان اخراج رئیس ثبت و دیگر هواداران کسروی. در آن زمان، حوادثی ازین گونه بیش از بیش تکرار می‌شود و همه جا به گرفتن تصمیماتی علیه آزادگان می‌انجامد. حاکمان در پی سرکوب متفکر صاحب قلمی هستند که بی پروا می‌گوید و می‌نویسد. همه در سرکوب او متفق‌القولند اما هنوز راه چاره را نیافته‌اند:

- نخست وزیر در نامه‌ای به تاریخ ۱۳۲۲/۱۲/۸ و به شماره ۲۲۸۸۶ به ریاست دفتر مخصوص شاهنشاهی که چند روزی پیش از آن "عریضه تلگرافی اهالی مراغه دایر به شکایت از آقای کسروی که کتابی به نام شیعیگری انتشار داده است" را برای اقدام لازم به نخست وزیری فرستاده بود (شماره ۴۸۴۸ مورخ ۱۳۲۲/۱۱/۲۷) پاسخ می‌دهد که "چون این قضیه موجب شکایت عده‌ای، چه در تهران و چه در ولایات، گردیده در تاریخ ۲۲/۱۱/۳ طی نامه شماره ۲۳۸۶۷ نامه ای به جناب آقای وزیر فرهنگ [دکتر علی اکبر سیاسی] نوشته شده که در این باب طبق مقررات اقدام و از انتشار این کتاب جلوگیری و نتیجه اقدامات را گزارش دهند...".

- وزارت فرهنگ در نامه‌ای به شماره ۱۳۲۲/۱۲/۹-۳۴۰۲۵/۸۱۲۲ به نخست وزیری پاسخ می‌دهد که "به موجب ماده ۲ قانون نظارت مطبوعات مصوب ۱۱ آبان ماه ۱۳۰۱، رسیدگی به اینگونه تخلفات و جلوگیری از این نوع نشریات از وظایف دادستان است بنابراین خواهشمند است مقرر فرمایند مراتب به وزارت دادگستری ابلاغ شود".

- پس نخست وزیری هم "شکایت اهالی مراغه از کسروی و پیروانش راجع به تبلیغات ضد مذهبی و جشن کتابسوزی" را برای رسیدگی به وزارت دادگستری می‌فرستد (نامه شماره ۲۵۴۵۹ مورخ ۱۳۲۲/۱۲/۲۳). در ۱۳۲۲/۱۲/۲۸ وزارت دادگستری در نامه‌ای که از سوی وزیر دادگستری امضاء شده است و خطاب به "ریاست وزیران" است "به استحضار عالی می‌رساند که بر اثر شکایتی که قبلاً در این موضوع شده بود دستور لازم به دادسرای مراغه داده شده و نیز احضار زند مقدم، کارمند دارائی، و فرقانی، کارمند فرهنگ مراغه، که در تبلیغات مذکور شرکت داشته‌اند از وزارتخانه‌های مربوطه خواسته شده است".

- در ۹ فروردین ۱۳۲۳، دادور استاندار آذربایجان تلگراف رمزی به نخست وزیر جدید، محمد ساعد، می‌فرستد که "موضوع کسروی را البته خاطر مبارک مسبوق است. شهربانی مرکز به شهربانی تبریز تلگراف کرده که کتابهای او را جمع آوری کنند. موضوع کسروی با تحریکاتی که در کار است فساد بر پا خواهد شد. مستدعی است چهار نفر مریدان او را که شهربانی اخیراً صورت داده از ادارات اینجا به فوریت منتقل به خارج نمایند...". به دنبال این متن نام آن چهار تن آمده است: یک دبیر و یک کارمند گمرک و دو ستوان دوم ژاندارمری. موضوع در هیئت وزیران طرح می‌شود و تصمیم چنین است که "از طرف ریاست وزرا به وزارتخانه‌های مربوطه ابلاغ شود از همین قرار اقدام نمایند". (جلسه ۱۳۲۳/۱/۱۲).

- آزار و سرکوب آزادگان خاصه در تبریز و مراغه و میاندوآب، کسروی را به اقدام و اعتراض بر می‌انگیزد و همچنان که خود نوشته است در آغاز سال ۱۳۲۳ دو سه باری به دیدار محمد

ساعت، نخست وزیر، می‌رود و از آنچه با آزادگان می‌شود با او صحبت می‌کند (نگ: ص. ۱۳۲-۱۳۱ همین کتاب). اکنون می‌دانیم که کسروی در ۱۳۲۳/۱/۲۹ و "در تعقیب مذاکرات"، نامه‌ای درباره "وحشیگریهای بهمن ماه تبریز" و مراغه و میان‌دوآب به "جناب آقای نخست وزیر" می‌نویسد و پس از شرح شرارتهای، از تحریک‌کنندگان و آشوب‌آفرینان نام می‌برد. این نامه با شکایت از بی‌عملی دولت و اعتراض به رفتار دستگاههای دولتی پایان می‌یابد:

شکایت من به دولت چند چیز است: (۱) جمعی از کارمندان دولت در این جرّمها شرکت داشته اند. دملت باید آنها را به دیوان کیفر بفرستد. (۲) با همه شکایات رسمی از سوی اینجانب که صاحب کانون هستم و از سوی مجروحین، بزهکاران تا این ساعت مورد تعقیب نگردیده که این خود جرم دیگری از کارمندان دولت است.

(۳) هنوز در شهرهای آذربایجان برای آزادگان آزادی و امنیت نیست و تا اشرار کیفر نبینند نخواهد بود. (۴) دو تن از آزادگان بی هیچ جرمی از کار منفصل شده‌اند... اینها به سر کار خود باز گردند.

در همان روز و در پی نامه پیشین، کسروی نامه دیگری به نخست وزیر (نگ به پیوست، سند ۶) می‌نویسد که

موضوع اساسی... وحشیگریهای آذربایجان... [نیست]... چیز دیگر است... علت اساسی ملاحظه‌ای است که دولت از ملایان و مرتجعین دارد... این است ما خواستاریم جنابعالی موضوع را در هیئت مطرح گردانید و درباره پرسشهای پائین تصمیم دولت را به ما آگاهی دهید:

(۱) آیا دولت ما را مشمول قوانین ایران می‌داند؟

(۲) آیا اشرار که به ما تعرض کنند کیفر قانونی خواهند دید یا نه؟

(۳) اگر در یکی از شهرها، هجومی از ملایان و دیگران به ما بشود شهربانی یا ژاندارمری یا پادگان به جلوگیری خواهند کوشید یا نه؟

(۴) آیا بزهکاران تبریز و مراغه و میان‌دوآب تعقیب قانونی خواهند دید یا نه؟

نامه با این جمله پایان می‌گیرد:

برای بریدن بهانه برخی از آقایان که می‌دانم با جنابعالی گفتگو می‌کنند دوباره تصریح می‌کنم که دولت اگر کارهای ما را خلاف قانون می‌داند ما را نیز به قانون سپارد و از راه دادگستری دنبال کند. ما از آن نیز گله نخواهیم داشت.

- در اول اردیبهشت ۱۳۲۳، دادور استاندار آذربایجان همراه نامه خود به "مقام نخست وزیری"، "شرحی" را که "علمای طبقه اول" روز گذشته درباره کسروی به او نوشته‌اند "عیناً تقدیم" می‌کند ضمن اینکه از کندی اقدامات دولت در "موضوع کسروی" انتقاد می‌کند تا بیفزاید که "دولت قدری توجه بیشتر نسبت به آذربایجان باید داشته باشد". آن نامه که به امضای بزرگان روحانیون آذربایجان که برخی سپس از بزرگان عالم تشیع شدند، رسیده است چنین است:

بسمه تعالی

به عرض می‌رساند البته خواطر [کذا فی‌الاصول] شریف مسبوق شده که بر اثر نشریات احمد کسروی و فحش دادن و ناسزاهایی که به مقدسات مذهبی و بزرگان دین نموده مردم آذربایجان

را چه اندازه متأثر کرده است و در اثر آن انقلابات غیرمترقبه در تبریز و مراغه و رضائیه و سایر شهرهای این مرزبوم [کذا فی الاصل] به ظهور رسیده و اهالی به مقام تظلم بر آمده و عرایض خود را به پیشگاه اعلیحضرت همایونی خلدالله ملکه تلگرافاً رسانیده‌اند. با وجود اینکه از طرف اعلیحضرت همایونی جواب مساعد و تسلی بخش مرحمت شده است متأسفانه در مقام عمل، برعکس شخص نامبرده بر نشریات وهن آمیز خود افزوده و درجه دشنام و ناسزاگویی را بالا برده است و نشریات اخیر او مردم را به حدی عصبانی نموده است که پیروز در صدد تعطیل بازار و تعقیب قضیه بودند. اینجانبان به هر وسیله از نظر دولتخواهی و علاقه‌ای که به این آب و خاک داریم و به ملاحظه تاریکی دنیا که خطرات و حوادث شدید این مملکت را تهدید می‌نماید تصمیم مردم را مخالف مصالح مملکت تشخیص داده و با آنچه در خور توانائی ما بود با وعد و وعید موقتاً مردم را از این خیال منصرف نمودیم و اینک به عرض می‌رساند تاریکی و آشفته‌گی [کذا فی الاصل] اوضاع دنیا و مملکت و خاصه آذربایجان را در نظر گرفته از نظر خیرخواهی مستدعی هستیم که عرایض ما را به پیشگاه مقدس اعلیحضرت همایونی خلدالله ملکه برسانید که اگر شخص مزبور و نشریات او قدغن و ریشه‌کن نگردد و به کیف مناسب نرسد هیچگونه خواطر [کذا فی الاصل] جمعی به دوام امنیت و برقراری اوضاع نخواهد بود و عواقب وخیمه را در بر دارد.

سید ابراهیم میلانی، عبدالحسین غروی، سید هادی خسروشاهی، سید محمدعلی انگجی، الاحقر خلیل [خشکنابی؟]، الاحقر سید محمد، سید مهدی انگجی، الاحقر محمد دوزدوزانی، الاحقر سید کاظم شریعتمداری، حسن الحسینی الانگجی، الاحقر فتاح الشهیدی (۴)، الاحقر محمد کاظم شبستری.

- اکنون دولت ساعد، آن سیاست تحیب متشرعان و تعقیب و سرکوب کسروی و آزادگان را که در دولت علی سهیلی آغاز شد با جدیت بیشتری دنبال می‌کند. در ۱۴ اردیبهشت، نخست وزیر "محرمانه خیلی فوری" به وزارت پست و تلگراف و تلفن می‌نویسد که "دستور فرمائید ادارات پست از قبول و توزیع نشریات آقای احمد کسروی در تبریز خودداری نمایند. نتیجه را هم اطلاع دهید". چند روز بعد (۱۳۲۳/۳/۱) باز هم "فوری خیلی محرمانه" نامه ای به وزارت جنگ می‌نویسد که یکی از آن دو ستوان دومهایی که هوادار کسروی هستند و قرار بود از "آذربایجان دور و در خارج آن استان مأمور" شوند در محل ابقاء شده است. "چون اقامت این دو نفر افسر در تبریز و نواحی آن استان صلاح نیست دستور فرمائید سریعاً آنها را از تبریز احضار نمایند و نتیجه را اطلاع دهند".

- در ۸ خرداد، بخشدار میاندوآب در تلگرافی به استاندار، البته با رونوشت به تهران، "به عرض می‌رساند" که "طبق نامه های رسیده" عامل اصلی حوادث زمستان گذشته "رئیس شهربانی چندین ساله این بخش" است که از پیروان کسروی است "و به منظور اخذ انتقام، با مخالفین مذهب کسروی بنای ضدیت گذاشته به عناوین مختلفه اذیت و موجب قتل سابق شده و عناصر صالح و معتمد و محترمین محل را با گزارشات خالی از حقیقت، اشرار به مرکز معرفی

نموده..... به عقیده اینجانب رسیدگی موضوع و تغییر مأموریت او را مصالح دولت و از هر پیشامدی جلوگیری خواهد کرد."

- در ۲۰ خرداد هم دادور، استاندار استان سوم، از تبریز "محرمانه و مستقیم" به "حضرت آقای نخست وزیر" درباره کفیل سابق اداره ثبت اسناد و املاک مراغه می‌نویسد که از پیروان کسروی است و از طرف اهالی مورد تهدید به قتل واقع گردید به طوری که استانداری به مقتضای وقت و جلوگیری از مفسده، مجبور از احضار او به تبریز و دستور داده شد که مدتی از تبریز نرود با اینحال نامبرده همان وقت به تهران مسافرت و روی این اصل در اثر پیشنهاد استانداری منتظر خدمت گردید." حالا شهربانی گزارش می‌دهد که "مشارالیه بدون رعایت مقتضیات وقت مجدداً به مراغه مراجعت نموده" و "چون ممکن است باز در محل موجب فساد بشود لذا استانداری ماندن مشارالیه را در مراغه فعلاً جایز و مقتضی نمی‌داند" پس "بهر نحوی که مقتضی باشد دستور اقدام صادر فرمائید".

- در همان روز بیستم خرداد رئیس مجلس شورای ملی، سید محمد صادق طباطبائی، هم نامه‌ای به "جناب آقای نخست وزیر" می‌نویسد که

سابقاً تلگرافی از تبریز در شکایت از مبانیت نشریات احمد کسروی با دیانت رسمی مملکت (اسلام) رسیده بود که برای تعقیب به وزارت فرهنگ رجوع شد جوابی به شماره ۳۷۷۲/۱۰۹۴ رسیده و حاکی است با استناد به ماده ۲ قانون نظارت مطبوعات، تعقیب اینگونه تخلفات را از وظایف دادستان دانسته و گزارش جامعی در این باره به آن مقام فرستاده‌اند. بدیهی است با توجه به اهمیت قضیه و آثار سوء آن، دستور تعقیب قانونی به مراجع صلاحیتدار خواهید فرمود که زودتر به شکایت کنندگان تبریز جواب [یک کلمه ناخوانا] نوشته و نظایری از سایر نقاط پیدا نکند.

پس معلوم است که از تبریز مخالفان به مجلس شورای ملی هم شکایت برده‌اند. همه این شکایتها با انتشار شیعیگری شدت گرفته است و وزارت فرهنگ هم رسیدگی به چنین شکایتی را در صلاحیت خود نمی‌داند. همچنان که پیش از این دیدیم (نگ: صفحات ۱۶۸ و ۲۱۲)، پس از این، در ۱۴ خرداد ۱۳۲۴، هم رئیس مجلس شورای ملی، به وزارت دادگستری نامه ای می‌نویسد و تعقیب کسروی را خواهان می‌شود.

- در ۲۵ تیر ۱۳۲۳ در نامه‌ای به شماره ۳۲۶۴ / ۱۲۴۶۷، محمد وحید، کفیل وزارت فرهنگ به "جناب آقای نخست وزیر" می‌نویسد که

راجع به نشریات نامناسب احمد کسروی و لزوم جلوگیری از آنها که در مرقومه شماره ۶۹۸۳ مورخه ۲۳/۴/۸ بدان اشاره فرموده اند به استحضار خاطر عالی می‌رساند که احمد کسروی تألیفاتی از قبیل کتاب شیعه‌گری [کذا فی الاصل]، در پیرامون اسلام و غیره دارد که مخالفت صریح با دین اسلام دارد و کتابهای نامبرده بدون پروانه در چاپخانه پیمان به چاپ رسیده است و چنانکه در نامه شماره ۲۲۱۵ / ۳۴۰۲۵ - ۲۲/۱۲/۹ هم به عرض رسید به موجب ماده ۲ قانون نظارت مطبوعات مصوب ۱۰ آبان ۱۳۰۱ رسیدگی به اینگونه تخلفها و جلوگیری از این نوع

نشریات از وظایف دادستان است. بنابراین خواهشمند است مقرر فرمایند مراتب به وزارت دادگستری ابلاغ شود.

- در آن ماههای تابستان ۱۳۲۳، دیگر دولت همه آلات و ابزار سرکوب خود را علیه کسروی به کار انداخته است. شاید رونوشت همان نامه کوتاه وزارت فرهنگ باشد که نخست وزیر به پیوست نامه خود (شماره ۹۶۲ مورخ ۲۳/۵/۲۳) به وزارت دادگستری فرستاده است و از آن به عنوان "گزارش وزارت فرهنگ" راجع به احمد کسروی و کتابهایی که بر ضد اسلام چاپ نموده یاد کرده است تا به این وزارت بنویسد که "دستور فرمائید نامبرده را طبق قانون و مقررات تعقیب نمایند". در همان روز، نخست وزیر رونوشتی ازین نامه خود را به همراه رونوشت "گزارش وزارت فرهنگ" هم "برای اطلاع و اقدام به وزارت پست و تلگراف و تلفن" می‌فرستد و هم به اداره کل شهربانی که "دستور دهید از انتشار این کتابها جلوگیری و در جمع آوری آن [کذا فی‌الاصول] اقدام نمایند".

- رئیس کل شهربانی در ۱۱ شهریور "محرمانه مستقیم" محترماً به عرض می‌رساند (نامه شماره ۱/۵۲۱۱/۶۷۷۵) که "نسبت به جلوگیری از انتشار و بایگانی کتابهای منتشره به شهربانیها و ادارات دستور مؤکد صادر گردیده است و فعلاً در کتابفروشیهای مرکز کتابهای مزبور به دست نیامده و پس از حصول نتیجه مراتب ثانیاً به عرض خواهد رسید".

و این "ثانیاً"، دو هفته‌ای بعد می‌رسد (نامه شماره ۱/۶۴۵۹/۸۰۹۷ مورخ ۱۳۲۳/۶/۲۵) که سرپاس رئیس شهربانی کل کشور به "جناب آقای نخست وزیر" راجع به جلوگیری از انتشار و جمع آوری کتابهای پاسخ به بدخواهان و بخوانید و دآوری کنید [کذا فی‌الاصول] محترماً معروض می‌دارد برطبق بازجوئی که به عمل آمده آقای کسروی کتابهای مذکور را چند ماه پیش در چاپخانه روزنامه پرچم چاپ و بجای روزنامه پرچم که توقیف شده بین مشترکین روزنامه مذکور در مرکز و شهرستانها توزیع نموده و در کتابخانه‌های تهران مجلداتی از کتابهای مزبور به دست نیامده است".

اما تعقیب قضائی امر همچنان با دشواری قرین است: وزارت فرهنگ چنین کاری را در صلاحیت خود نمی‌بیند و وزارت دادگستری هم نمی‌تواند اقدامی کند. باید ناظر شرعیات به مغایرت نوشته‌های کسروی با مبانی دینی نظر دهد تا دادگستری بتواند کار رسیدگی را شروع کند. اما ناظر شرعیاتی در کار نیست و معلوم نیست چه کسی باید چنین ناظری را برگزیند! وزارت فرهنگ یا وزارت دادگستری؟

- چه بسا این تمهیدات نخست وزیرانه با تغییر دولت بیحاصل می‌ماند. در ۵ آذر مرتضی‌قلی بیات به نخست وزیری می‌آید. در دولت او، دکتر عیسی صدیق که مسئولیت وزارت فرهنگ را دارد در ۲۳ اسفند ۱۳۲۳ (نامه شماره ۵۱۸۹۹/۱۱۷۵۰) به "جناب آقای نخست وزیر" می‌نویسد که

خواهشمند است مقرر فرمایند از نتیجه اقدامی که برای جلوگیری از نشریات آقای احمد کسروی به عمل آمده وزارت فرهنگ را مطلع فرمایند.

می‌دانیم که همو چند روزی پس ازین (۲۹ اسفند) هم نامه‌ای به وزیر دادگستری می‌نویسد تا تعقیب کسروی را خواهان شود (نگ به پیش ازین، ص. ۱۴۱).

- در هر حال در حکومت کوتاه‌عمر ابراهیم حکیمی (۲۲ اردیبهشت - ۱۴ خرداد ۱۳۲۴) نیز مسئله تعیین ناظر شرعیات همچنان معوق مانده است و درین باره در ۱۳ خرداد نامه‌ای به وزارت فرهنگ نوشته می‌شود که این وزارت هم در ۱۳ تیر با امضای وزیر جدید، غلامحسین رهنما، پاسخ می‌نویسد و

خاطر عالی را مستحضر میدارد چون فعلاً ناظر شرعیات انتخاب نشده است تشخیص امر به عهده مجتهد عادل مسلم خواهد بود ولیکن در قانون (نظارت مطبوعات مصوب ۱۰ آبان ماه ۱۳۰۱) تصریحی ندارد که معرفی مجتهد عادل مسلم به عهده این وزارت باشد.

با رفتن دولت حکیمی، محسن صدر (صدرالاشراف) به نخست وزیری انتخاب می‌شود (۱۵ خرداد). می‌دانیم که همو است که به هنگام وزارت دادگستری خویش (از ۱۲ مرداد تا ۲۵ اسفند ۱۳۲۲) دستور تعقیب کسروی را داده است و اکنون هم بر تسریع بیشتر در این امر تأکید می‌کند (نگ. ص. ۱۷۰-۱۶۸ و ۲۰۹-۲۱۰).

- در میان این اسناد، پیشنویس نامه‌ای هم هست که در ۷/۱۲ (کدام سال؟ محتملاً ۱۳۲۴)، نخست وزیر "عطف به نامه شماره ۱۷۰/۷ م مورخ ۱۳۲۳/۵/۸ موضوع کتابهای کسروی" به جناب آقای وزیر فرهنگ می‌نویسد که

... خواهشمند است آقای مجلسی دادستان شهرستان تهران را احضار و با ایشان در این خصوص مذاکره بفرمائید زیرا به نظر آقای دادستان تهران در صورتی که ناظر شرعیات تصدیق نماید که کتب مزبور نسبت به دین اسلام و محمد و قرآن مجید توهین آور است طبق قانون مشارالیه را مورد تعقیب قرار خواهد داد و چنانچه ناظر شرعیات نباشد ممکن است مراتب را کتباً تأیید نمایند تا از یکی از مجتهدین جامع‌الشرائط در این خصوص نظریه خواسته و طبق آن رفتار شود. آنچه در این نامه به عنوان نظر دادستان تهران آمده است با آنچه او در ۱۳۲۴/۱۰/۲۴ می‌نویسد مغایرت دارد چرا که او در این تاریخ می‌نویسد که تعیین ناظر شرعیات "وظیفه قانونی اینجانب نیست و مقتضی است وزارت دادگستری خود به ناظر شرعیات به هر طریق ممکن است رجوع نماید" (نگ.: ص. ۲۱۲). در مهر ۱۳۲۴، محسن صدر نخست وزیر است که "توجه" فراوان و مستمری به کسروی دارد!

این نامه پس از "سوء قصد نافرجام" نواب صفوی به کسروی در ۱۳۲۴/۲/۸ در خیابان حشمت الدوله (نگ.: ص. ۱۵۷-۱۴۱ و ۲۰۳-۱۹۵) نوشته شده است. در میان این اسناد، دو گزارش نیز درباره چگونگی رسیدگی به این سوء قصد وجود دارد که هر دو را دادیار دادسرای نظامی فرمانداری نظامی تهران تدوین کرده است.

ابراهیم حکیمی در ۲۲ اردیبهشت یعنی دو هفته‌ای پس از سوء قصد، به نخست وزیری رسیده است و روز بعد فرمانداری نظامی تهران (شماره ۱۰۷۹ مورخ ۱۳۲۴/۲/۲۳) "محرمانه مستقیم" و "خیلی خیلی فوری" "محترماً پیرو گزارش شفاهی، رونوشت گزارش دادیار

دادسراسی نظامی تهران در مورد پرونده کسروی و نواب صفوی را "جهت استحضار خاطر عالی" به نخست وزیر تقدیم می‌کند. در ذیل این نامه نوشته شده است: "به عرض رسید. دستوری نفرمودند. بایگانی شود". و آن گزارش اینست:

فرمانداری نظامی تهران

به وسیله دادسرای نظامی تهران،

محترماً معروض می‌دارد: پرونده شماره ۵۶۳-۲۴ دایر به اتهام آقایان کسروی و یزدانیان و سید مجتبی نواب صفوی و محمد خورشیدی در واقعه مورخه ۲۴/۲/۸ [که] در خیابان حشمت‌الدوله اتفاق افتاده، پس از طی جریان مقدماتی تحقیقات در کلانتری بخش ۱ و اداره آگاهی با گزارش نهائی مورخه ۲۴/۲/۱۳ آن اداره، به دادسرای نظامی احاله و پس از تشدید قرار تأمین صادره از طرف دادستان به شرح آتی

۱- احسان‌الله، صفی‌الله و حسین یزدانی، همراهان آقای کسروی، هر یک ۱۰ هزار تومان وجه الضمانه که به علت عدم تودیع وجه تاکنون بازداشت می‌باشند.

۲- نواب صفوی و محمد خورشیدی، اولی ۱۵ هزار تومان، دومی ۱۰ هزار تومان وجه الضمانه که پس از تودیع آزاد گردیده اند.

۳- افراسیاب هزار تومان وجه الضمانه که تودیع نموده و آزاد شده و همچنین آقایان زین‌العابدین و محمد محمدیان و امیر حسین و حسین عباس و اشخاصی که میانجی‌گری کرده نیز اولی پنجاه هزار ریال کفیل و سه نفر اخیر هر یک یک‌هزار تومان کفیل معرفی کرده و آزاد گردیده‌اند قرار تأمین در باره آنان به موقع اجرا گذارده شده است ضمناً به منظور تکمیل تحقیقات و اجرای بازپرسی متهمین به وسیله اداره زندان و برگهای احضار برای اخذ توضیحات دعوت و از تاریخ ۱۳۲۴/۲/۲۲ برابر اوقاتی که تعیین گردیده به ترتیب متهمین حاضر و بازجوئی جریان دارد.

توضیح آن که به موجب دستور صادره از طرف دادستان پرونده بدون حفظ نوبت در جریان تحقیق می‌باشد.

این گزارش را سروان شجره دادیار دادسرای نظامی امضا کرده است. همو دو هفته‌ای بعد، در نهم خرداد گزارش دیگری در این زمینه می‌نویسد ازین قرار:

راجع به جریان پرونده آقای کسروی [که] در تاریخ ۲۴/۲/۸ در خیابان حشمت‌الدوله اتفاق افتاده است ده نفر اشخاص مشروحه زیرین متهم شناخته شده و پرونده متشکله اکنون در دادسرای نظامی تحت پیگرد می‌باشد.

۱- آقای کسروی به همراهی احسان‌الله، صفی‌الله و حسین یزدانی. ۲- آقای نواب صفوی به همراهی محمد حاجی محمد تقی خورشیدی و نیز آقایان افراسیاب و زین‌العابدین و محمد محمدیان و اکبر حسین و حسین عباس بانان [؟] که هنگام وقوع حادثه حاضر بوده و به منظور میانجیگری شرکت نموده اند.

به منظور جلوگیری از تبانی و ملاقات اصحاب دعوی با یکدیگر قرار تأمین درباره احسان‌الله، صفی‌الله و حسین یزدانی از یکطرف و نواب صفوی و محمد تقی خورشیدی و افراسیاب از طرف دیگر به قید تودیع وجه الضمانه تعیین شده بود ولی پس از انجام تحقیقات مقدماتی چون بیم

تبانی از بین رفت قرار تأمین صادره درباره آنها به قید کفیل تبدیل و اکنون تمام متهمین آزاد می‌باشند و فعلاً قرار تأمین مأخوذه از کلیه متهمین به قید کفیل تبدیل گردیده است ولی تحقیقات تا کنون تکمیل نگردیده و دادسرای نظامی در نظر دارد به منظور کشف حقیقت، بازپرسی را ادامه دهد تا حقایق کشف گردد و برای همین منظور به تفاوت کلیه متهمین احضار گردیده‌اند. بدیهی است هنگام ختم تحقیقات ضمن صدور قرار نهائی، مراتب گزارش خواهد گردید. سروان شجره. ۲۴/۳/۹.

همان گزارش نخست نشان می‌دهد که "به موجب دستور صادره از طرف دادستان پرونده بدون حفظ نوبت" مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته است. ازین گذشته، این دو گزارش گواه روشنی است بر رفتار جانبدارانه دادستانی نظامی که چشم بسته است تا ضارب و مضروب را یکسان ببیند و هیچ تفاوتی میان آنکس که تیراندازی کرده است و آن یک که تیر خورده است نگذارد. برای همراهان کسروی هم همان وجه‌الضمانی را تعیین می‌کند که برای محمدتقی خورشیدی که یار و یاور و همراه و همکار نواب در حمله و تیراندازی به کسروی و ضرب و جرح او بوده است! قرار مجرمیتی برای کسی صادر نمی‌شود و پس ضاربان و سوءقصدکنندگان به قید کفیل آزاد می‌شوند همچنانکه پیش از این هم دیدیم تنها همراهان کسروی که جرمی ندارند و پس خود را مجرم نمی‌دانند کسی را به ضمانت و یا کفالت معرفی نمی‌کنند و پس در بازداشت می‌مانند! (نگ: ص. ۲۰۱-۲۰۰).

پس از "سوء قصد نافرجام" نیز فعالیت مخالفان کسروی همچنان ادامه می‌یابد و از جمله متنی را تدوین می‌کنند و به خط خوش می‌نویسند و به امضای کسانی می‌رسانند و با عنوان یکم دی ماه کسروی کتابهای دینی و مذهبی ما را می‌سوزاند. باید دولت جلوگیری کند. اعلام جرم از طرف اهالی پایتخت بر کسروی جنایتکار به دربار شاهنشاهی و نخست وزیری می‌فرستند و در میان مردمان هم پخش می‌کنند. در ۱۱ دی ماه ۱۳۲۴، و در نامه کوتاهی (با شماره ۴۱۳۶) که "از طرف وزیر دربار شاهنشاهی" امضاء شده خطاب به "جناب آقای نخست وزیر" نوشته می‌شود که "یک نسخه از اعلام جرمی که از طرف اهالی پایتخت بر علیه کسروی شده و به دربار شاهنشاهی واصل گردیده لفاً برای اطلاع و اقدام مقتضی ارسال می‌شود". از آنچه در حاشیه نامه نوشته‌اند معلوم است که نامه دو روزی بعد به نخست وزیر (ابراهیم حکیمی) رسیده است که سابقه امر را جويا می‌شود و بایگانی در پاسخ می‌نویسد که "یک نسخه از همین اعلام جرم قبلاً در تاریخ ۲۴/۱۰/۱۱ واصل گردیده که تحت شماره ۱۷۹۴۴ به ضمیمه اصل پرونده خدمت جناب آقای معاون تقدیم شد و به بایگانی برگشت". و در کنار همین یادداشت با قلم دیگری می‌خوانیم که "دو روز قبل اقدام و سابقه آن به بایگانی تقدیم شده است". بنابراین "اعلام جرم" که اعلام خطری است درباره برگزاری مراسم "یکم دی ماه" در حدود دهم آن ماه به دربار شاهنشاهی و نخست وزیری ارسال شده است.

"اعلام جرم" تاریخ ندارد اما از جمله آغازین آن چنان بر می‌آید که تدوین متن در زمانی صورت گرفته است که هنوز کنفرانس سانفرانسیسکو که در ۵ اردیبهشت ۱۳۲۴ آغاز به کار

کرده است به پایان نرسیده است (کنفرانس در ۵ تیر منشور سازمان ملل را تصویب می‌کند و پس به کار خود پایان می‌دهد) و علاوه برین "عموم ملل دنیا منتظر اعلان پایان جنگ و انعقاد صلح می‌باشند". و می‌دانیم که در ۱۷ اردیبهشت است که آلمان تسلیم می‌شود و جنگ با ژاپن هم در ۲۴ مرداد پایان می‌گیرد که روز بعد را دولت به مناسبت پایان جنگ جهانی تعطیل همگانی اعلام می‌کند. در هر حال، "اعلام جرم" پس از "پیش آمد تیراندازی چهارراه حشمت‌الدوله" یعنی پس از ۸ اردیبهشت نوشته شده است، یعنی یا در فاصله ۸ تا ۱۷ اردیبهشت (اگر منظور از پایان جنگ و انعقاد صلح را پایان جنگ با آلمان بدانیم) و یا در فاصله ۸ اردیبهشت تا ۵ تیر، یعنی پایان کنفرانس سانفرانسیسکو تدوین یافته است. اما در ماه آذر است که خبر "اعلام جرم" بر سر زبانها می‌افتد. کسروی این کار را "دسیسه" سرتیپ اعتماد مقدم، فرماندار نظامی، می‌داند که "خصوصیت خاصی با من دارد". او می‌نویسد:

چند روز به آخر آذرماه مانده جمعیت ما آگاه گردید که به مناسبت نزدیکی یکم دیماه، مخالفان ما در صدد احداث فتنه می‌باشند و یک آگهی سراپا دروغ تهیه کرده و برای تحریک مردم بهتانهایی - از سوزاندن قرآن و مانند آن - درج کرده‌اند و می‌خواهند با نشر آن مردم را وادارند که بشورند و به خانه ما بریزند". کسروی موضوع را به فرمانداری نظامی اطلاع می‌دهد و می‌خواهد که "از نشر آن آگهی جلوگیری شود ولی آقای فرماندار نه تنها جلوگیری نکردند و آشکاره دیده شد که خود او با بدخواهان ارتباط دارد و آنها را به احداث فتنه تشویق می‌کند. با دستور او کلانتری ۸ در بازار، مرکز اینگونه انتشارات گردیده بود و دیده شد که از آغاز دی ماه هر چند روز یکبار این آگهیها را نشر می‌کنند و تهمتهای عجیبی می‌گنجانند. من به شهربانی هم مراجعه کردم دانسته گردید تحت نفوذ فرمانداری نظامی است و اقدامی نخواهد کرد" (نگ: همین کتاب، ص. ۲۱۰-۲۰۹).

تصمیم به تسریع در امر رسیدگی به پرونده کسروی در دادگستری به دنبال انتشار این نامه گرفته می‌شود: "در کابینه آقای حکیمی تصمیمی گرفته شد که پرونده را با 'فورس ماژور' به جریان اندازند" (همانجا). پس از قتل کسروی و حدادپور هم "شخص مطلعی" به روزنامه/یران ما نوشت که "اول دیماه در حدود چهار صد نفر از ملایان در خانی‌آباد جلسه تشکیل می‌دهند" که "به عنوان قرآن سوزانی" به خانه کسروی هجوم نموده و محاربه کنند و خود کسروی را هم به قتل رسانند (پیش/از/ین، ص. ۲۱۱-۲۱۰). پس این نامه را باید ادعای دشمنان کسروی دانست علیه او و نشانه‌ای دانست از عزم آشکار ایشان به از میان بردن وی. مماشات و تعلق دولت و دستگاههای دولتی و آن فضاحت در تعقیب و تنبیه عاملان و آمران آنچه اینان خود "پیش آمد تیراندازی چهارراه حشمت‌الدوله" می‌نامند معنائی نمی‌توانست داشته باشد مگر راه بر تعصب و کوراندیشی گشادن و چراغ سبز به قاتلان نشان دادن!

آن متن چنین است:

یکم دی ماه کسروی کتابهای دینی و مذهبی ما را می‌سوزاند. باید دولت جلوگیری کند.
اعلام جرم از طرف اهالی پایتخت بر کسروی جنایتکار

در این موقع باریک که از یکسو نمایندگان دول متفق در سانفرانسیسکو برای حل مشکلات دول جمع شده‌اند و از سوی دیگر عموم ملل دنیا منتظر اعلان پایان جنگ و انعقاد صلح می‌باشند مایه بسی تأسف است که در کشور ما علاوه از گرفتاریهای گوناگون، یک گرفتاری بسیار بزرگی رخ داده که برای عده زیادی از نویسندگان کشور بلکه به نمایندگان مجلس و هیئت معظم دولت نیز پوشیده است و آن داستان "بلوا و شورش کسروی" است و ما می‌دانیم مدیران اغلب از جراید اصلاً به مرام و مقصود احمد کسروی آشنا نیستند و از شالوده‌ای که برای ایجاد یک بدبختی بزرگ دیگری ریخته است ناآگاهند. ازینرو در پیشامد تیراندازی چهارراه حشمت‌الدوله کاملاً طرفداری می‌کنند و این طرفداری خود مایه بیشرمی و گستاخی یک عده بیسر و پا شده است که به نام *آزادگان* ورق پاره‌هایی پشت سرهم انتشار می‌دهند و کسانی را از شهرستانها بر انگیخته‌اند که تلگرافاتی بکنند و می‌خواهند از موقع استفاده نموده در این هنگام سخت شورشی برپا نمایند. ما از نظر خیرخواهی توجه اولیای محترم امور و نویسندگان محترم جراند را به مقصود و مرام احمد کسروی جلب نموده جداً تقاضا داریم که در این قضیه از طرفداری و حق کشی خودداری نموده و سرچشمه این غوغا و فساد را بگیرند.

کشور شاهنشاهی ایران به موجب قانون مقدس اساسی که با خون هزاران شهید با ایمان و عقیده بر روی صفحات قلوب آنها نوشته شده پایه کلیه هستی و هسته قوانین خود را استوار نموده اصل اول آن چنین مقرر می‌فرماید مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه حقه اثنی‌عشریه است و پادشاه اسلام باید دارا و مروج این مذهب بوده باشد. به موجب اصل دوم مجلس شورای ملی به توجه امام عصر عجل‌الله فرجه و بذل مرحمت شاهنشاه اسلام و مراقبت حجج اسلام و عامه مردم ایران تأسیس شده است در هیچ عصری از اعصار مواد قانونی آن نمی‌تواند مخالفتی با قوانین مقدسه اسلام و قوانین موضوعه خیرالانام داشته باشد و حجج اسلام به موجب این در مراقبت و رعایت حسن اجرای این حکم مأمور و موظف گردیده‌اند. به موجب اصل نهم این قانون افراد مردم از حیث جان و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند. و ریشه اصلی شرف هر ملتی بسته به دیانتی است که بر آن پایبند و معتقد باشند. به موجب اصل بیستم، مطبوعات عموماً به غیر از کتب ضاله و مواد مضره به دین مبین آزاد است و کسی که مخالف آن رفتار نماید مستحق مجازات شناخته شده است. به موجب اصل بیست و یکم انجمنها و اجتماعات مولد فتنه دینی و دنیوی ممنوع است.

اینک ای شاهنشاه اسلام پناه و ای مجریان قانون اساسی و ای نمایندگان محترم افراد ملت که بر روی توده اجساد کشتگان راه مشروطیت ایران و منشیان قانون اساسی جایگاه جلوس شما تهیه و تنظیم شده و ای مردمان مسلمان شیعه مذهب کشور ستم‌دیده ایران، عقاید و افکار احمد کسروی را که به موجب آن باعث فتنه و فساد و تیشه زدن به ریشه اسلام و قانون اساسی می‌باشد به شرح زیر ملاحظه و در مقام چاره‌جویی مملکت و مذهب را حفظ و صیانت فرمائید. آقایان حجج اسلام و کسانی که برحسب وظیفه دینی و مأموریتی که از جانب پیشوای مقدس دین اسلام به شما واگذار شده و ای کسانی که به موجب قانون اساسی بایستی حافظ دین مبین اسلام بوده و از آن غفلت نورزید و مسامحه نفرمائید عقاید و افکار احمد کسروی را مورد مذاقه قرار داده وجداناً قضاوت نمائید آیا در نزد خداوند و در محضر پیشوای اسلام و قانون مقدس

اساسی و افکار مسلمین تمام دنیا ساکت نشستن در مقابل این وضعیت ظلم و ستم و ترک وظیفه شرعی نخواهد بود؟

آقای احمد کسروی بنا به نوشته خود که در صفحه ۱۴ دفترچه یکم آذر ۱۳۳۲ چاپ شده و موجود است در سال ۱۳۰۷ از عدلیه خارج شده و در حال خود دگرگونی می‌یافته و از مردم می‌رمیده و سخن کمتر می‌گفته است و در اثر این دگرگونی سَهش‌هایش (احساساتش) بسیار تند گردیده و مثلاً با گریستن یک بچه اشکهای او نیز جاری می‌شده و گوشت‌های دکان قصابی با او سخن می‌گفته و بالاخره در سرچشمه خیابان سیروس با خریدن پنجاه و شصت گنجشگی و آزاد کردن آنها آمیغها (حقایق) جلو چشم او نمایان گردیده لذا یکم آذر ۱۳۱۲ به انتشار مهنامه پیمان پرداخته است و در صفحه ۱۱ شماره ۱۳ سال یکم چنین نوشته: "بر همچو منی چه آسانست که به سخنانی درباره دین بی‌آغازم و گروهی را به دنبال خود بیندازم ولی آیا چه سودی از این کار خواهم داشت جز اینکه گروهی را در بیابان گمراهی سرگردان گردانم، جز اینکه دردی بر دردهای مسلمانان بیفزایم؟" ولی پس از مدتی که سَهش‌هایش تند و تیز تر شده گروهی را گمراه نموده و به دنبال خود انداخته و دردی بر دردهای مسلمانان افزوده است بطوری که در یکم آذرماه ۱۳۲۲ کتابی به نام *در پیرامون اسلام* نوشته و پراکنده است که از سر تا پا به دین مقدس اسلام حمله کرده و آن دین پاک را با این زمان ناسازگار پنداشته و همه مسلمانان و پیروان دین اسلام را گمراه خوانده است و نیز همان سال کتابی به نام *شیعیگری* انتشار داده است که در صفحه ۱۵ همان کتاب نسبت سرسام به پیغمبر اسلام داده و در صفحه ۶ از ائمه اطهار بدگویی کرده و در صفحه ۲۰-۱۸ نسبت به مقام مقدس امام جعفر صادق علیه السلام گستاخی نموده و صراحتاً به آن بزرگوار نسبت خداناشناسی و بیدینی داده است. پس از انتشار کتاب نامبرده، دولت وقت احساس نمود که اگر جلوگیری از آن نشود مایه ایجاد انقلاب خواهد شد بنابراین از طرف حکومت نظامی روزنامه پرچم که هر هفته با اینگونه خرافات منتشر می‌شد توقیف گردید و از طرف دولت دستور داده شد از انتشار کتاب *شیعیگری* جلوگیری به عمل آید ولی احمد کسروی که به جریحه‌دار نمودن قلوب عموم اسلام و شیعیان جهان خصوصاً آماده شده است دوباره همان کتاب را با زیادی چند صفحه به نام *داوری* منتشر نمود. به علاوه درباره حافظ شیرازی و شیخ سعدی و ملای رومی و خواجه نصیرالدین طوسی و سایر نوابغ ایران و اسلام کسی را از مرده و زنده رها نکرده است که نیشی با قلم زهرآگین خود به روان آنها زده باشد.

خلاصه کلام آنکه از روزی که این آقا گنجشکها را آزاد کرده است تا امروز به آزار پیغمبر اسلام و پیشوایان دین و علما و رجال مسلمین و مردان بزرگ فرهنگی ایران پرداخته و از هیچگونه بی ادبی و خلاف نزاکت نسبت به آنان خودداری و فروگذاری نکرده است. علاوه از این نوشته های زهرآلود و انتشارات مسموم به یک رشته کارهای دیگری برخاسته که هر یک از آنها موجب بدبختی جداگانه ای است. یکی از آنها جشن یکم آذر است که پس از داستان شهریور ۱۳۲۰ هر ساله برپا نموده و در پیرامون آن دفترچه انتشار می دهد که خواندن یکی از آنها برای روشن شدن [روز] نامه نگاران و اولیای معظم امور مملکت کافی است. دیگری جشن کتابسوزی است که نیز هر سال در یکم دی ماه تشکیل داده کتابهای دینی و مذهبی و ادبی و فرهنگی را آشکارا میان جماعتی می‌سوزاند و برای تهییج مردم کتابچه ای به نام *یکم دی* انتشار می دهد از جمله

کتابها یکی قرآن شریف است که میان تمام ملل دنیا محترم و معظم است اما این مرد پست سور و آیات آن را بیباک و بیشرم می‌سوزاند و در این کشور اسلامی کسی جلو او را نمی‌گیرد. داستان شورش تبریز و مراغه و میاندوآب در اثر همین قرآن سوزی او پدید آمد و ما قطع داریم که تألیفات همین آقایان مدیران جراند (که پاره ای از آنها امروز از او طرفداری می‌نمایند) [را] طعمه حریق داده است ولی چون امروز که خود را در گرداب فنا می‌بیند و با دست خود گرفتار شکنجه شده است ناچار همکار محترم می‌نویسد. یکی دیگر از کارهای خلاف او کتک زدن است که بنا به نوشته خود در صفحه ۲۶ یکم/آذر ۱۳۲۲ می‌نویسد مدیر روزنامه توفیقی و آقای سرمدی کتککاری نمود و چند ماه پیش آقای تقوی مدیر محترم مجله هراز را زده است و در ۱۶ آذر ماه ۱۳۲۳ با چهل نفر از پیروان خود همین احمد کسروی در تهران پایتخت ایران ریخته آقای نویخت مدیر روزنامه آفتاب را کتک زده است و در پشت دفترچه یکم/آذر ۱۳۲۳ خود کسروی به جنایت وحشیانه خود اعتراف نموده است.

به اعتقاد ما زمامداران محترم امور کشور پس از توجه و رسیدگی به این حرکات ناشایسته او تردیدی در مفسد و ماجراجو بودن این مرد نداشته نقشه دفع آن ریشه فساد را خواهند کشید. اکنون که کار به اینجا رسیده بهتر آن است که به نوشته‌های خود او نظری افکنده و دلایل ایجاد انقلاب و تولید شورش و فتنه را از نوشته‌های خود او درآورده و به رخ او بکشند و قضاوت کنند. ما برای تسهیل امر به چند نوشته او اشاره می‌کنیم:

۱- در صفحه ۲۷ دفترچه یکم/آذر که در چاپخانه پیمان چاپ شده چنین می‌نویسد: 'ما در برابر کسانی که از راه بیفرهنگی یا الواطی می‌آیند زبونی نخواهیم نمود و از جلو آنان درآمد تا کشتن و کشته شدن پیش خواهیم رفت'. به همین جهت غوغای چهار راه حشمت‌الدوله را برپا نموده که تا از جلو این پیشامد به دلخواه درآید و به کشتن و کشته شدن پیش رود.

۲- در صفحه ۶۱ کتاب دین و جهان که سال ۱۳۲۳ در چاپخانه پیمان چاپ شده است پس از بیان معنی انقلاب چنین می‌نویسد: 'راه این است و ما نیز آن را پیش گرفته ایم و پیش می‌رویم و نزدیک است آن روزی که یک گام دیگر نیز برداریم و رشته کارها را به دست گرفته ائین خود را از هر باره روان گردانیم'. گویا همان گامی را که وعده داده است مقدمه‌اش همین تیراندازی است.

۳- در صفحه آخر دفترچه بهمن ۱۳۲۳ به یاران و پیروان گمراه خود چنین پیام داده است: 'برادران باید بکوشیم و سال آینده ۱۳۲۴ را یک سال برجسته در تاریخ خود گردانیم. چنانچه شما می‌دانید دولتهای بدخواه که یکی بعد از دیگری می‌آیند و می‌روند خود را به جلو ما انداخته‌اند و می‌خواهند سنگ راه ما شوند. این است از امسال یکی از نبردهای ما با دولتهاست'. و پس از آن به یاران خود وعده داده که در سال جاری در این زمینه گامهای برجسته خواهد برداشت. هنوز چهار ماه از انتشار این نوشته نگذشته است که قضیه 'چهار راه حشمت‌الدوله' را برپا نموده و یکی از قدمهای برجسته خود می‌داند.

از ینگونه سخنان در نوشته‌های او فراوان است و ما تنها به چهار دفترچه او که دو تای آنها به نام یکم/آذر است و دوتای دیگر به نام یکم دی ماه می‌باشد اولیای معظم امور و قضات دانشمند دادگستری را دعوت می‌کنیم که آنها را از سر تا پا بخوانند و در این موقع که پرونده این مرد جانی به دادسرا خواهد رسید با اطلاع باشند و در قضاوت جنبه عدالت و دادگری را مرعی دارند و

این ریشهٔ فساد را از این کشور اسلامی نابود نمایند و راضی نشوند که دنبالهٔ کار به هیجان عمومی و هرج و مرج و خونریزی برسد و در این موقع باریک اسباب دردسر اولیای امور فراهم آید.

ما، اهالی پایتخت، از این مرد پست جانی که به تمام شئون مذهبی ما اهانت و بدگویی می‌نماید بیزاریم و جداً از نمایندگان حقیقی اسلام و کشور و هیئت معظم دولت و مسئولین امنیت کشور قلع و قمع این مایهٔ فساد را خواستاریم.

چنین است متن آن نامه / اعلام جرم که چه بسا همان متنی باشد که پیش ازین از آن به نام "اعلامیه‌ای" یاد شد که "اواخر آذرماه... انتشار می‌یابد که کسروی در روز یکم دیماه جشن کتابسوزان بر پا می‌کند تا از جملهٔ کتابها، قرآن را هم بسوزاند" (ص. ۱۶۹-۱۶۸). بر پای این نامه که فتوکی آن در اختیار ماست، بیش از چند صد کس امضاً نهاده‌اند. برخی شغل و یا نشانی خود را هم ذکر کرده‌اند. نشانی بسیاری در این سرا یا در آن تیمچهٔ بازار و یا فلان بازارچه است. چند تنی از سوی انجمنی و یا شرکتی امضاء کرده‌اند و به این مناسبت اسم خود را با مهر شرکت هم همراه کرده‌اند "مؤسسهٔ علمی هنر. کانون علمی. آموزشگاه" از آن جمله است. برخی هم شغل خود را نوشته‌اند: عضو ادارهٔ دخانیات، ساعتساز، دبیر ادبیات، کارمند فرهنگ، کارمند راه آهن، دواساز مدیر داروخانهٔ ایران، عطار ووو... . چند تنی از روحانیانند: الاحقر الفانی حاج سید عبدالله علوی الاصفهانی، اقل خادم شرع عبدالله الموسوی، الاحقر حاج سید احمد اسدی، الاحقر سید جلال واعظ و یا الاحقر سید محمد (یک کلمه ناخوانا) و چندین "اقل" و "احقر" دیگر. محمد مهدی (یک کلمه ناخوانا) هم امضاً کرده است: "از طرف انجمنهای اسلامی". یک تن هم در کنار امضای لایق‌قرء خود نوشته است: "فدائی دین مبین اسلام". آیا این کس از فدائیان اسلام است؟ به روشنی نمی‌دانیم اما امضای دیگری که به آسانی بیشتری خوانده می‌شود بر حضور و شرکت فدائیان اسلام در این اقدام گواهی می‌دهد: "حاج حسین اکبری، فدائی اسلام". اگر در قرائت این امضاً سهو و اشتباهی روی نداده باشد باید بنویسیم که حاج حسین اکبری یکی از نخستین اعضای گروهی است که نواب صفوی، پس از "سوء قصد نافرجام ۸ اردیبهشت ۱۳۲۴" و پس از اینکه به قید کفالت از زندان آزاد می‌شود به گرد خود جمع می‌آورد و "فدائیان اسلام" نامیده می‌شود (نگ: سید سعید غفوری، "فدائیان اسلام در کلام یاران"، ۱۵ خرداد، ۲۴، زمستان ۱۳۷۵، ص. ۲۱۶).

در تدوین "اعلام جرم" مهارت چندانی به کار نرفته است: از سوئی کسروی را دیوانه احوال وصف می‌کند و از سوی دیگر سخنان و نوشته‌های همین دیوانه را برای جهان و اسلام و ایران خطری بزرگ و خانمانسوز می‌داند. در "کشور شاهنشاهی ایران" همه باید هوشیار باشند چرا که این "مرد پست" بی ادب بی نزاکت "جنایتکار" نه تنها با "قلم زهرآگین خود" به مقدسات دینی و علمی و فرهنگی و ملی توهین می‌کند بلکه می‌خواهد عنقریب زمام قدرت را بگیرد و ملک و مملکت را به راه خود برد. پس تحمل و شکیبائی دولت در برابر او و حمایت مطبوعات از او مار در آستین پروردن است. اگر خطر را نیندیشیم "دنبالهٔ کار به هیجان عمومی و هرج

ومرج و خونریزی " می‌رسد و از همین روست که " ما، اهالی پایتخت، از این مرد پست جانی که به تمام شئون مذهبی ما اهانت و بدگوئی می‌نماید بیزاریم و جداً از نمایندگان حقیقی اسلام و کشور و هیئت معظم دولت و مسئولین امنیت کشور قلع و قمع این مایهٔ فساد را خواستاریم." در هر حال این "اعلام جرم" انگیزهٔ دیگری می‌شود تا دولت در رسیدگی به "پرونده" کسروی تعجیل بیشتری روا دارد. در میان این اسناد پیشنهاد پیشنویس دو نامه از نخست وزیر، ابراهیم حکیمی، وجود دارد که هر دو با قید "محرمانه خیلی فوری"، یکی در ۱۳۲۴/۱۰/۱۱ و دیگری چند روزی پس ازین در ۲۴/۱۰/۲۴ خطاب به وزارت دادگستری "راجع به انتشارات کسروی" نوشته شده است. پیشنهاد پیشنویس نخستین که مفصلتر است می‌نویسد که

با تأکیدی که کراراً برای این موضوع به عمل آمده و با آنکه از طرف اشخاص و طبقات مختلف مستقیماً در این باب به آن وزارتخانه مراجعه و شکایت شده است تاکنون نتیجهٔ اقدامات دادگاه وابسته معلوم نگردیده و بیم آن می‌رود که این تأخیر در رسیدگی به شکایات مزبور مشکلات تازه‌ای فراهم کند.

اخیراً به امضای جمعی از بازرگانان تهران شرحی راجع به نشریات نامبرده نوشته‌اند و عین یک برگ شرح مبسوطی را که به امضای جمع کثیری از اهالی مرکز گراور گردیده ارسال داشته و تقاضا نموده‌اند که نسبت به جمع‌آوری کتب و نشریات مزبور که به تصدیق محضر شرع وزارت دادگستری از کتب ضاله و مخالف مبانی شرع انور است اقدام شود.

در پیشنهاد دوم که با اختصار بیشتری تهیه شده است، نخست وزیر می‌نویسد: "پیرو نامهٔ ۲۴/۵/۲۳/۸۷۷۶ و عطف به نامهٔ شمارهٔ ۹۴۰۸-۱۳-۱۹/۱۲۰۱۳-۲۴/۱۰/۱۹۱۲۰۱۳ راجع به نشریات آقای احمد کسروی اینک عین شرحی که به امضای جمعی از بازرگانان تهران در این باب رسیده با دو برگ ضمائم آن تلواً ارسال می‌شود." و هر دو پیشنهاد به یکسان پایان می‌یابد: "مقتضی است دستور فرمائید نسبت به تعقیب موضوع و تعیین تکلیف قطعی آن فوراً بر طبق مقررات قانونی اقدام نموده و نتیجه را هرچه زودتر اطلاع دهند." دو نامه به فاصلهٔ چند روز و با دو پیشنهاد برای نامه‌ای که در دفتر نخست وزیری در ۲۴/۱۰/۲۴ به ثبت رسیده است؛ در هر حال هرچه باشد نشانه‌ای دیگر است از تداوم و تسریع سیاست دستگاه دولت در سرکوب کسروی (در همین زمینه نگ: ص. ۲۱۳-۲۱۲).

چند سند دیگر این مجموعه از واکنشهایی که قتل کسروی و حدادپور (۲۴/۱۲/۲۰) برانگیخته است خبر می‌دهد. برخی که بیشتر از پاکدینان و آزادگانند خواستار تعقیب و تنبیه قاتلان هستند در حالیکه برخی دیگر در تأیید عمل ایشان به جنب و جوش درآمده‌اند. ازین نمونه است عریضه‌ای به "بندگان اعلیحضرت همایونی شاهنشاهی ایران" به امضای "اهالی پایتخت" که رونوشت آن از جمله برای "آقای قوام نخست وزیر" فرستاده شده است و در ۱۳۲۴/۱۲/۲۶ تحت شمارهٔ ۲۳۵۰۷ در "دفتر ریاست وزراء" به ثبت رسیده است. عریضه نویسان چنین نوشته‌اند:

بندگان اعلیحضرت همایونی شاهنشاهی ایران

رونوشت آقای نخست وزیر. رونوشت هیئت وزرا. رونوشت آقای وزیر دادگستری. رونوشت آقای وزیر کشور. رونوشت آقای دادستان. رونوشت آقای رئیس شهربانی. رونوشت آقای فرماندار نظامی. رونوشت [روزنامه‌های] اطلاعات، ایران، کوشش، مهر ایران، ظفر، وظیفه، اقدام، رهبر، کیهان، داریا، ایران ما، نیروی ملی، کشور، جبهه، باختر، فرمان، ستاره، نجات ایران، آئین اسلام، زندگی، پرچم اسلام، مجله ایمان، نوروز ایران.

طبق قانون اساسی، مذهب رسمی کشور ایران اسلام و مذهب جعفری است و اکثریت ملت ایران منتسب به هیچ حزبی از احزاب سیاسی نیستند و جز دین مقدس اسلام و استقلال مملکت هدفی ندارند. تاکنون به پاس احترام دولت و قوانین جاریه مملکتی صبر نمودیم و اکنون کاسه صبر ما لبریز شده و بیش ازین نمی‌توانیم تحمل نماییم که به دین ما اهانت شود با اینکه کسروی خائن کشته شده بعضی از ماجراجویان به نام طرفداری فعالیت نموده و مرتباً آگهی منتشر می‌سازند. اینک بدین وسیله برای آخرین مرتبه به نام احترام هیئت محترم دولت و قوانین جاریه مملکتی خاطر نشان می‌سازیم چنانچه در ظرف یک هفته مطبوعه و کتب این معدود اجنبی‌پرست توقیف نشود اقدام دسته‌جمعی نموده و از هیچ چیز پروا نخواهیم داشت و مانند امام و پیشوای دین خود حضرت حسین ابن علی ع. قیام شربت شهادت را نوشیده و از دین اسلام دفاع خواهیم کرد.

کم‌کم از این و آن شهر و شهرستان هم تلگراف می‌آید البته نه مانند "عریضه" پیشین تهدیدآمیز بلکه در ابراز مسرت از آن جنایت کاخ دادگستری و در تقاضای آزادی قاتلان. این چنین است که در ۱۳۲۵/۳/۱۱ از بهبهان به مقام محترم نخست وزیر تلگراف می‌کنند که از "نابود شدن کسروی که سبب نفاق و از هیچگونه توهین به مقدسات، به ویژه دین اسلام مذهب مقدس جعفری دریغ نمی‌داشت، عموم مسلمین بخصوص اهالی بهبهان مسرور" هستند و "خلاصی متهمین قتل مشارالیه" را خواستارند. در ۶ خرداد هم گروهی دیگر از مشهد به "جناب آقای قوام‌السلطنه نخست وزیر" تلگراف کرده‌اند که "... احمد کسروی که ضدیت او با مذهب جعفری و قوانین مملکتی ثابت و مسلم بوده و تحت تعقیب قرار گرفته بود و حسن اتفاق با دست غیبی به کیفر اعمال خود رسیده دیگر در این موقع باریک... مقتضی نیست اشخاص بیگناهی را بدون "جهت در حبس نگهدارید! (تأکید/ از بین نگارنده). پیش ازین دیدیم (نگ: ص. ۱۸۶) که گفته می‌شود که در پی بازداشت متهمان، نواب صفوی از راه شاهرود و نیشابور به مشهد می‌رود در آنجا با علماً ملاقات می‌کند و مردم را تهییج می‌کند که "آزادی متهمان را بخواهند". این تلگراف حاصل آن کوشش‌هاست؟

پس از این، متن چاپی اعلامیه‌ای است بی‌امضاء که نسخه‌ای از آن را نیز برای نخست وزیر فرستاده‌اند ضمن اینکه با دست اضافه کرده‌اند: "قابل توجه جناب اشرف آقای قوام‌السلطنه دامت بقائه". آن اعلامیه چنین است:

افکار عمومی مسلمانان نگران است. درود بر مبارزین رشید و فدائیان با شهامت ما. درود بر فدائیان با شهامتی که در راه اعتلاء و عظمت نام اسلام برای هرگونه فداکاری آماده‌اند. مسلمانان

عالم عموماً و ایران خصوصاً بدانند در زندان شهربانی تهران بازداشت‌شدگان بیگناه متهم قتل کسروی را تحت زجر و شکنجه قرار می‌دهند.

هموطنان،

همینکه معدودی باقیماندگان دائره فساد و مزدوری کسروی از تبلیغات و دسائس خود در بین مسلمانان و آزادیخواهان پاک‌سرشت مأیوس شده و نتوانستند مأموریت خود را که ایجاد تشمت و نفاق بین مسلمین بود انجام دهند لاعلاج از یکطرف مشغول توطئه و از طرف دیگر روش آتارشیگری خود را به مرحله عمل گذارند ولی بدبختها متوجه این نکته نیستند و یا نمی‌خواهند باشند که ملت ایران ملتی است مسلمان که پایبند اصول و مبانی دینی بوده و بدون تردید حاضر است بالاترین فداکاریها را در راه حفظ بزرگی و عظمت دین بنماید و نیز جای بسی خوشوقتی است که آقای قوام، نخست‌وزیر امروز ایران، خود از معتقدین به مبانی دینی بوده و این ایمان و اعتقاد را در موارد مختلف و قضایای گوناگون آشکار داشته‌اند. از طرف دیگر ما که به تمام معنی متوجه جریان امور هستیم نمی‌دانیم این لجام‌گسیختگی عده‌ای اجامر و اوباش را به چه چیز تعبیر نمائیم. کار گستاخی این عده محکوم به فنا به جایی رسیده که با تطمیع و تهدید در شهربانی یعنی محل امنیت عمومی رسوخ کرده و با تحت تأثیر قرار دادن مأموران مربوطه طوری وحشیانه رفتار می‌کنند که عاقبت آن حوادث سوئی را در بردارد.

ملت ایران، شما هم بیدار شوید! هیئت دولت بداند و آقای رئیس شهربانی که مسئول امنیت عمومی هستند توجه نمایند. در زندان شهربانی تهران، مرکز ایران، به دست کثیف نوکرهای اجنبی چه تحریکاتی در جریان است. بلی در زندان، بازداشت‌شدگان بیگناه و بی‌پناه را برخلاف تمام موازین قانونی و اخلاقی تحت زجر و شکنجه قرار داده و فجیعترین عملیات قرون وسطی را درباره آنها معمول می‌دارند.

در مرکز تهران و در همسایگی شهربانی درب اداره روزنامه [ای] را که ناشر افکار ملت است می‌شکنند و شمارهای روزنامه را به تاراج برده و به این هم قناعت نکرده و مدیر روزنامه را به فجیعترین وضعی مضروب کرده و تهدید به قتلش می‌کنند.

از طرف دیگر بنا به دستور دیگران به افرادی که نه تنها صلاحیت قانونی ندارند بلکه محکومیت قطعی آنها در پیشگاه افکار عمومی مسلم و محرز است امتیاز روزنامه جهان پاک داده می‌شود و نیز صد یک محدودیتها و محرومیت‌هایی که برای روزنامه‌ها و نشریات دیگر قائل می‌شوند درباره آنها اجرا نداشته و دست آنها را برای نشر هرگونه مطلب تحریک‌آمیز و مضری باز می‌گذارند تا بتوانند در جریحه‌دار کردن احساسات ملی و مذهبی مسلمانان و تهییج افکار عمومی به نفع اربابان خود به نحو اکمل خدمت کنند.

از طرف دیگر جلوی نشریاتی را که قوانین موضوعه نشر آنها را مشروع بلکه لازم دانسته، گرفته در عوض برای دامنه‌دار شدن تبلیغات بهائیه و باقیماندگان کسروی از هرگونه کمک و مساعدت دریغ نمی‌کنند.

ما حاضریم و می‌گوئیم شما هم خوب می‌دانید که نطفه انقلاب و عصیان مردم چگونه در حال تکوین و نشو و نما است. آخر این چه زندگانی مرموزی است که دست عده‌ای جاسوس و مزدور را در اجرای نیات سویشان باز گذارده تا آنچه که می‌توانند از توهین و تحقیر نسبت به شعائر ملی و مذهبی کوتاهی نکنند. ما امروز با صدای بلند و رسا اعلام می‌کنیم که اینگونه عملیات و

نشریات در حکم قیام بر علیه حکومت ملی و مبارزه با اصول عقاید ملت است. ما جداً نظر آقای نخست‌وزیر را به این جریان‌ها جلب و متوقعیم شخصاً در این امور نظارت و دخالت کرده نگذارند که عده‌ای جاسوس و خائن به نام آزادی و آزادیخواهی قطعیت‌ترین ضربات [را] بر پیکر آزادی وارد آورند.

ما به نام حفظ مصالح ملی از دولت خواهانیم با اقدامات سریع و قطعی خود با رفع و قلع و قمع ماجراجویان و آشوب‌طلبان احساسات جوشان مردم را تسکین بخشد.

اعلامیه امضائی ندارد اما حاوی بسیاری از مضامینی است که بعد ازین در نوشته‌هایی از نوع نوشته‌های فدائیان اسلام تکرار و باز هم تکرار خواهد شد. اعلامیه به رفتار "قرون وسطائی" مأموران شهربانی با "بازداشت‌شدگان بیگناه"، این "فدائیان با شهامتی که در راه اعتلاء و عظمت نام اسلام برای هرگونه فداکاری آماده‌اند"، اعتراض می‌کند و به خطری که از جانب "باقیمانندگان دائره فساد و مزدوری کسروی" دین و مملکت را تهدید می‌کند به ملت و دولت هشدار می‌دهد و از "آقای نخست‌وزیر" جداً می‌خواهد که "شخصاً در این امور نظارت و دخالت کرده نگذارند که عده‌ای جاسوس و خائن" به شعائر ملی و مذهبی توهین کنند. اعلامیه لحنی هشدارآمیز دارد و گوئی که از سر خیرخواهی و مصلحت‌اندیشی دولت نوشته شده‌است اما با گذشت زمان و خاصه اینکه دولت به سرعت "بیگناهان" را آزاد نمی‌کند کلام فدائیان لحن دیگری می‌یابد: اکنون دیگر نگارندگان چندان در پی "بقا"ی جناب اشرف نیستند. تحبیبی در کار نیست و تهدید به مرگ تنها کلام است. و این لب کلام نامه مورخ ۳۰ مرداد ۱۳۲۵ به نخست‌وزیر است:

حضور محترم جناب اشرف آقای قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر محبوب ایران محترماً معروض می‌دارد در مورد زندانی بودن متهمین به قتل سید احمد کسروی علیه‌اللعنه. چنانچه بر خود آن جناب پوشیده نیست مقتول نامبرده به فرض این که به دست این متهمین هم معدوم شده باشد، به حق و از روی اصول و مبانی صریح قرآن کریم به حداقل مجازات کیفر رسیده است؛ چه هر فردی از افراد مسلمین که در مقام جسارت بر وجود مقدس ختمی مرتبت برآید به حکم عقل و دین بایستی مس وجودش در آتش به تصفیه گذاخته شود. به هر حال و با در نظر گرفتن نهضت مسلمین دنیا (باز این معنا پوشیده نماند که نه تنها مسلمین ایران خواستار استخلاص این مردان شریف می‌باشند بلکه مسلمین دنیا چنین شخص موهومی را که نسبت به وجود مری عالم بشریت هتک احترام ورزیده مستوجب چنین مجازات می‌داند) استدعا داریم تا موقع ازین بیش باریک نشده که شاید در اثر عدم استخلاص این اشخاص، قضا یا منجر به زیان شخص رئیس دولت و موقعیت کنونی آن جناب گردد به ویژه اکنون که خبرهای مشئومی از گوشه و کنار راجع به رفتار مأمورین شهربانی با این اشخاص به گوش می‌رسد و قلوب کلیه علاقمندان به دین را جریحه‌دار نموده‌است. برای آخرین بار و این عریضه به منزله قطعنامه تلقی شود. چنانچه بعد ازین سوءرفتاری بر علیه شخص رئیس دولت صورت گرفت خود را به هیچ وجه مسئول نمی‌دانیم. در صورتی که شخص شما بخوبی می‌دانید

که بازپرس قرار منع توقیف آنان را صادر نمود و پس از تهیه هفتصد هزار ریال وجه نقد، نمی‌دانیم چه دست‌خارجی این قرار را عاطل و باطل نمود. باز هم در خاتمه از شخص رئیس محترم دولت که شخصاً مسلمان و علاقمند به شعائر اسلامی می‌باشند استدعا دارد به وصول این نامه که از طرف اتحادیه مرموز فدائیان اسلامی مقیم تهران که جمعیت آنان تا این تاریخ به ۳۷ نفر می‌رسد تقدیم گردیده است. آقای قوام‌السلطنه بدانید که این ۳۷ تن از هیچ چیز ولو کشتن، در دنیا باک و هراس ندارند و چنانچه ترتیب اثری به این کاغذ داده نشود آنچه را نباید بکنند خواهند کرد. منتظر جواب شخص رئیس دولت می‌باشد به وسیله درج در روزنامه/اطلاعات. با تقدیم احترامات فائقه

از پیامدهای این نامه چیزی نمی‌دانیم اما می‌دانیم که قوام‌السلطنه در ۱۱ مرداد کابینه خود را ترمیم کرده بود تا کابینه جدیدی با شرکت وزیرانی از احزاب ایران و توده تشکیل دهد و در یکی از جلسات هیئت وزیران جدید خود، مطرح می‌کند که علما آزادی قاتلین کسروی را خواستارند و نظر همکاران را درین باره می‌پرسد. این نظرخواهی که احتمالاً می‌بایست با نظر موافقی به پایان برسد در اثر مخالفت ایرج اسکندری بیحاصل می‌ماند. برای آزادی قاتلان چند ماهی باید صبر کرد: در ۲۷ مهر ماه که عمر کابینه ائتلافی به پایان رسیده است و قوام‌السلطنه کابینه خود را ترمیم می‌کند. وزیر دادگستری جدید موجبات آزادی متهمان را فراهم می‌آورد (نگ: پیش‌ازین، ص. ۱۹۱).

اکنون شایسته است که از چند سند دیگری که در پیوست می‌آید سخنی گفت تا خواننده تردیدی در مطالعه و تأمل در آنها هیچ تردیدی روا ندارد.

سند نخست (پیوست ۷) نامه کسروی به بلیغ، بازپرس شعبه هفت دادرسی تهران، است که در بسیاری از نوشته‌ها با عنوان "آخرین دفاع آقای کسروی" به چاپ رسیده است اما در واقع این نامه‌ای است که کسروی دو ماهی قبل از کشته شدنش، در روزهای پایانی دی ماه و یا در روزهای آغازین بهمن ماه ۱۳۲۴، خطاب به بازپرس شعبه ۷ بازپرسی دادرسی تهران که مأمور رسیدگی به پرونده اوست، نوشته‌است.

همچنان که مقاله روزنامه *ایران ما* (۱۳۲۴/۱۲/۳۰) درباره چگونگی تشکیل پرونده کسروی نشان می‌دهد در ۱۳۲۴/۶/۶ دکتر خوشبین، از طرف وزیر دادگستری، تسریع تعقیب کسروی را می‌خواهد. در همین ایام پرونده دادرسی نظامی هم به وزارت دادگستری فرستاده می‌شود و پرونده به شعبه ۷ بازپرسی دادرسی تهران به تصدی بلیغ ارسال می‌شود و او در تاریخ ۱۳۲۴/۸/۹ از دادگاه شرع ۱۳ جلد کتاب مورد اتهام را می‌خواهد. اما دادگاه شرعی در کار نیست. برای ادامه کار، می‌بایست مغایرت نوشته‌های کسروی با مبانی دینی را *ناظر شرعیات* هم تأیید کند. و این امر همچنان که کسروی می‌نویسد امری بیسابقه و مغایر قانون است. و ازینرو هم مقامات وزارت فرهنگ که امر نشر و طبع کتاب در حوزه صلاحیت ایشان قرار

می‌گیرد و هم مقامات دادگستری از چنین اقدامی پرهیز دارند و می‌خواهند به نحوی از خود رفع مسئولیت کنند.

در ۲۴ دی ماه، دادستان تهران می‌نویسد که مراجعه به ناظر شرعیات از وظایف من نیست و در همین *اوان* است که بلیغ، بازپرس شعبه ۷، هم کسب تکلیف می‌کند و در نامه خود جملاتی ازین نامه کسروی و ایرادات او را نقل می‌کند و به این ایرادات هم پاسخی می‌دهد (نگ: پیش ازین، ص. ۲۱۳-۲۱۲).

کسروی درین نامه می‌نویسد که ۵۸ سال از زندگانی من سپری شده است. او متولد دوشنبه ۱۴ صفر ۱۳۰۸ قمری (۷ میزان ۱۲۶۹) است و پس در زمان نوشتن این نامه (ربیع‌الاول/ ربیع‌الثانی ۱۳۶۵)، به حساب *سالهای تقویم قمری*، ۵۷ سال تمام از زندگی او می‌گذشته است (۱۴ صفر ۱۳۶۵ معادل با ۲۸ دی ۱۳۲۴) و وی در هفته‌های نخستین پنجاه و هشتمین سال عمر خود بوده است. اما به *سالهای تقویم شمسی*، کسروی در زمان مرگ، ۵۵ ساله بود و در پنجاه و ششمین سال عمر خود (نگ: پیش ازین، ص. ۶۶). سند دوم (پیوست ۸) متن اعلامیه باهماد آزادگان درباره «سوءقصد نافرجام» هشتم اردیبهشت ۱۳۲۴ است که اطلاعات تازه و دقیقی از آن رویداد به دست می‌دهد و خواننده را بیشتر و بهتر با چگونگی امر آشنا می‌سازد. سند سوم (پیوست ۹) بخشی از نامه ب. ح. ن. است که هم از شاهدان عینی صحنه قتل بوده است و هم در تشییع و تدفین کسروی و حدادپور شرکت داشته است. سند چهارم (پیوست ۱۰) متن نوشته الف. ب. آزاده است که به دقت از آشنائی خود با کسروی و فعالیت در باهماد آزادگان می‌گوید و می‌نویسد که چگونه کسروی و یاران در پی امنیت ازین خانه به آن خانه استیجاری نقل مکان می‌کردند و در پایان، خانه و چاپخانه و دبیرخانه و مهمانخانه را در هم آمیختند و در خانه‌ای گروهی گرد آمدند تا مگر در پناه و کنار یکدیگر در امن و آرامی زیست کنند. شرح ماههای سوءقصد و سپس آن صحنه قتل کسروی و حدادپور و بالاخره شرح خاکسپاری آن دو را در قلم آزاده باید خواند و خواندن آنرا به دیگران هم توصیه کرد.

آخرین سند (پیوست ۱۱) آگهی انتخاباتی ابوالقاسم رفیعی، کاندیدا از تهران برای انتخابات مجلس (کیهان، ۲۳ فروردین ۱۳۶۳) است که در پایان این مجموعه آمده است: «طراح اصلی اعدامهای انقلابی در حکومت شاه خائن» و از جمله اعدام «کسروی قرآن سوز».

کنون روزگار چنین شده است که هر زمانی بر شماره فخرفروشان و مباحثات‌کنندگان به قتل کسروی و حدادپور افزوده می‌شود و همواره هم روشن نمی‌توان کرد که درین سخنان، راست و ناراست در کجا قرار می‌گیرد و غث و ثمین و رطب و یابس چگونه از هم جدائی می‌گیرد. در منابع در دسترس نام ابوالقاسم رفیعی یافته نشد. شاید که نام مستعاری داشته و شاید هم بدین منظور می‌بایست به مجلداتی مراجعه کرد که درین سالها از سوی مرکز اسناد / انقلاب اسلامی درباره فدائیان اسلام منتشر شده است (از جمله جمعیت فدائیان اسلام و نقش آن در تحولات سیاسی - اجتماعی ایران و جمعیت فدائیان اسلام به روایت اسناد در ۲ جلد).

در پایان مرور بر این مدارک و اسناد تازه یافته، آنچه باید گفت تکرار همان سخن پیشین است: پرونده قتل کسروی و حدادپور همچنان گشوده است و تا آن زمان که ندانیم فخر این قتل که راست؟ آمران که بوده‌اند؟ عاملان کیستند؟ از کجا آمدند؟ چه کردند؟ به کجا رفتند؟... این پرسشها همچنان امروزی است. "همه کسانی که استقرار جامعه‌ای برپایه عدل و داد و آزادی و برابری را در ایران خواهند می‌باید رسیدگی مجدد به پرونده کسروی را خواستار شوند..."

ناصر پاکدامن

پائیز ۱۳۸۰ - تابستان ۱۳۸۳

پیوست

۱ - ۱۶ آذر ۱۳۲۱، احمد کسروی، نامه به یکی از آزادگان در تبریز

۱۶ آذر ماه ۱۳۲۱

پس از درود چند نامه‌ای از شما رسیده. بسیار خوشنودم که نیروهای جوانی خود را در این راه ورجاوند خدایی به کار می‌برید. از جانشینتان در تهران، آقای ژبلا نیز خوشنودیم. جوان باغیرتی‌ست. گفتارتان درباره شرق و غرب و جنوب و شمال به چاپ خواهد رسید. ولی چون گفتارهای دیگری فراوان فرستاده شده باید اینها را به چاپ رسانیم و یکباره از زبان سخنی آغازیم.

از آقای ضیا نیز نامه‌هایی داشتم. برخی را پاسخ نوشته‌ام و برخی مانده. درباره منوچهر عدل رفتار بخردانه کرده‌اند. نمی‌دانم با آقای اسلامی و فروتن و دیگران تا چه اندازه نزدیکند. آقای رحیمی خوب کار می‌کنند. آنچه درباره یک دسته از جوانان برای اجرا نوشته‌اند بجاست. باید کسانی را در تهران و تبریز برگزینیم که نامشان "رزمندگان" گذاریم و رزمهای بزرگی را که در آینده به یاری خدا خواهیم داشت از اکنون با دست آنان آغاز کنیم. در این باره در تبریز هم گفتگو کنید.

از آقای امینی نامه‌هایی رسیده که اکنون پاسخش را با دست شما می‌فرستم. درباره پیمان که تلگراف کرده‌اید امیدمندم شماره نهم بزودی فرستاده شود. با چاپخانه تابان اندک گفتگویی داریم که به پایان می‌رسد. به آقای اسلامی درود مرا برسانید. اگر نشانه‌ها به دست آمده یکی را بفرستند. در اینجا می‌خواهیم جای بهتری برای روزنامه و باهماد پیدا کنیم. کسروی

۲ - ۷ دی ۱۳۲۱، احمد کسروی، نامه به احمد قوام نخست وزیر در اعتراض به رفتار فرماندار نظامی تهران

جنابعالی در سخت‌ترین موقع کشور زمام دولت را به دست گرفته تمام وقت و نیروی خود را در راه آسایش و ایمنی مردم صرف می‌فرمائید. ولی دیده می‌شود برخی کارکنان دولت بجای پیروی از نیت و رفتار جنابعالی به وارونه آن رفتار می‌کنند و نفوذی که به دستشان سپرده شده در راه اغراض شخصی به کار می‌برند.

یک نمونه از این، سرگذشت اخیر اینجانب است که اینک به نام دادخواهی اجمالاً به شرح آن می‌پردازم.

تیمسار سرتیپ عمیدی فرماندار نظامی تهران از این ناچیز رنجیدگی داشته، زیرا یکبار در شیراز وکیل رعایای دشتستان، علیه حسنعلی حکمت بودم و آقای سرتیپ از حسنعلی هواداری بی اندازه می‌نمود و از کوششهای ناچیز می‌رنجید و برخی آزارها نیز می‌رسانید. یکبار نیز در روزنامه پرچم شکایتی از سرتیپ (که از شیراز رسیده بود) چاپ شده.

در نتیجه این رنجیدگیها آقای سرتیپ همین که به سر کار آمده دست کینه‌جویی باز کرده که اگر حمایت جنابعالی نبود می‌توانست گزند بسیاری به ناچیز برساند.

اما شرح پیشامد: از سال ۱۳۱۲ در منزل من شبهای آدینه نشستنی برپا می‌شود که کسانی می‌آیند و سخن در زمینه دین و دانش و اخلاق رانده می‌شود. به این معنی که ناچیز به گفتار می‌پردازم و دیگران گوش می‌دهند. این نشست دهسال است هر شب آدینه و هر روز اول ماه برپا می‌شود و تاکنون مورد سوءظن نبوده و نایستی بود. ولی روز یکم دیماه که باز نشستنی داشتیم، در ساعت شش بود که یک پایور شهربانی با یک افسر آمدند و نشستند و من چون گمان دیگر نبردم به گفتار خود ادامه دادم.

موضوع سخن این بود "هر کسی باید به خود پردازد و خود را نیک گرداند. از هاپهوی نتیجه نتواند بود." در این زمینه توضیحات می‌دادم و چون سخنم تمام شد آن دو افسر خود را معرفی نموده گفتند مأموریم شما را جلب و توقیف کنیم. گفتم اگر شما به این نشست بدگمانید فوراً پراکنده می‌شویم و خواستم همه را پراکنده کنم که نگزاردند و دانسته شد درها را گرفته‌اند. خواستم خودم به شهربانی رفته گفتگو کنم، نگزاردند. تا ساعت هشت ما را نگه داشته سپس به کلانتری بردند. فردا هم از آنجا به فرمانداری نظامی فرستادند. در فرمانداری نیز نگه نداشته به نزد آقای دادستان روانه گردانیدند.

آقای دادستان (سرهنگ نامور) و آقای بازپرس (آقای معظمی) پس از رسیدگی، هر دو اظهارنظر کردند که باید ما را آزاد کنند. ولی آقای سرتیپ راضی نشدند و فشار سختی به آن دو نفر وارد آوردند و چون از آنها نومید شدند رنگ دیگری به موضوع داده چنین گفتند که باید با تیمسار سپهبد امیراحمدی، وزیر کشور و آقای نخست وزیر گفتگو کنم. آن روز ما را به این دستاویز نگه داشته و رها نکردانیدند.

فردا پنجشنبه چون شنیده بود که جنابعالی از موضوع آگاه گردیده و وعده اقدام داده‌اید، با شتاب تمام یک نامه سراپا تزویر و دروغی نوشته ما را همراه آن به شهربانی فرستاد که در همان موقع دستور جنابعالی رسید و ما را خواه و ناخواه رها کردند.

اکنون جنابعالی که سرپرست دولت می‌باشید دستور فرمائید توضیح از آقای سرتیپ عمیدی بخواهند که:
اولاً - برای چه ما را بدون اخطار توقیف کردند؟! اگر مقصود اجرای قانونست، قانون تصریح می‌کند که اخطار کنند.
ثانیاً - برای چه ما که خواستیم پراکنده شویم نگرارند؟! این که مخالفت صریح با منظور دولت و قانون می‌باشد؟!
ثالثاً - پس از آن که مدعی‌العموم و بازپرس اظهار رأی به رفع توقیف کردند، چرا ما را رها نکردند؟! آیا این راست بود که دولت دستور ادامه توقیف داده بود؟!
رابعاً - در نامه شهربانی جمله‌های تهمت‌آمیز نوشته‌اند. چه دلیل به صحت آنها دارند. مثلاً نوشته‌اند برخی همراهان من در آشوب اخیر شرکت داشته‌اند. آیا دلیل این چیست؟!
در خاتمه من از تیمسار سرتیپ عمیدی ایمن نیستم. ایشان با این کینه‌ورزی، چه بسا بار دیگر در پی تعرض باشند و مخصوصاً به جنابعالی پناهنده می‌شوم.
احمد کسروی

۳ - ۱۲ دی ۱۳۲۱، احمد کسروی، نامه به یکی از پاکدینان در تبریز

۱۲ دی ماه ۱۳۲۱
پس از درود نامه شما دیروز رسیده. امشب نیز آقای ملک‌نژاد اینجا هستند و گفتگوی شما در میان است. این که آزادگان جز از پاکدینان باشند سخنی است که از پارسال در میانست. ولی دوری در میانه به آن اندازه نباید بود که در تبریز فهمیده شده و به هر حال آزادگان باید کم کم به پاکدینان بیوندند نه اینکه همیشه برکنار باشند. از این گذشته نبرد با شعر و رمان و پراکندگی در آزادی نیز هست که می‌باید در این زمینه همراهی با پاکدینان نمایند. هرچه هست شده و من نیز از این راه دور نمی‌توانم به کاری پردازم ولی امیدمندم در بهار سفری به آذربایجان کنم و در این باره از نزدیک گفتگو کنیم و نتیجه بگیریم.
اکنون راه آنست که پیش گرفته‌اید. آزادگان را به حال خود بگذارید و بی آن که دوتیرگی یا رنجیدگی در میان باشد شما به کار خود کوشید. پایه کوششهای شما پاکدینی باید بود ولی با آزادگان نیز همراهی نشان دهید. این دوگانگی تنها در تبریز است. تهران را که دیده بودید و در اهواز و خرمشهر و همه جا آزادی و پاکدینی یکی است. در اهواز جشن کتابسوزان باشکوهی گرفته شده. از کاشمر نیز تلگراف داشتیم که جشن کتابسوزان باشکوه فراوان انجام گرفته است.
در تهران در جشن کتابسوزان پیشامدی شد که آقای دادپرور می‌بودند [او می‌توانند] داستان را باز گویند. دوست شما بخش آذر، با سیفی و صرافاتی از افسران هواپیمایی در میان گرفتاران بودند که چون به آنان رنج بیشتر رسیده شما به بخش آذر نامه نویسد و دلش جویید.

از این که شما نیز در تبریز جشن کتابسوزان گرفته‌اید بسیار بجا بوده. اینهم بجاست که افسران جدا باشند. ولی در کوششهای پاکدینی، آقایان فروتن و اسلامی و صلحی و دیگران بیگمان همراه خواهند بود. همچنان آقای نادر شکوهیان که کنار نخواهد ایستاد.

آقای جبارزادگان در تهرانند. من با ایشان گفتگو کرده‌ام. این که ما امروز کسانی را به نام آزادگان بر سر خود گرد آورده از پیوستن به سرتیپ‌زاده و ماندگان او باز داریم یک چیز است. ولی نتیجه‌ای را که ما از کوششهای خود می‌خواهیم بسیار بزرگتر از اینهاست. ما باید یک راهی را پیش گیریم که سراسر شرق را به آن بکشانیم بلکه به همه جهان تکانی بدهیم. این کجا و آن داستان آزادگان کجا؟!... شنیدم یکی که از مراغه آمده بوده گفته است: "اگر پیمان را به جلو نکشند ما خواهیم توانست ملاها را نیز به باهماد بیاوریم." باید گفت: "گرفتم که آوردید، تازه چه خواهد بود؟!..."

با آن آشنایی که شما به راه پاکدینی می‌دارید به نامه بیش از این دامنه نمی‌دهم. کوششهای شما بجاست. به آقایان امینی و صمدی و منیری و فیروز و دیگران همگی درود می‌گویم. در تهران نیز آقای رحیمی و جوانان گرد سر او نیک می‌کوشند.

تلگرافی که نوشتید مخابره کرده‌اید نرسیده. درباره روزنامه و مهنامه قانون نیز جلو را گرفته ولی به زودی راه باز خواهد گردید و به هر حال باید هر دو را بیرون بدهیم. آقای رادپور کتابهایی خواسته بودند، آنچه داشتیم فرستادیم. از دوره‌های سال ششم پیمان نیز خواهیم فرستاد. از آئین تنها بخش یکم به عربی ترجمه شده که نسخه‌اش در پیش ما نیست. تاریخ خاندان صفوی چاپ نشده. بخشهای یکم و دوم تاریخ هجده ساله باز نمانده. تنها آیین دوم و راه رستگاری و بخش پنجم تاریخ هجده ساله و قهوه /خانه/ سومنات داشتیم که از هر یکی نسخه‌هایی فرستادیم. به همه یاران دروذهای پیایی می‌رسانم.

کسروی

یک نتیجه پیشامد اخیر آن شد که در وزارت جنگ تکانی به نادشمنی با پاکدینان پیدا شد. بسیاری از افسران هر که را می‌شناختند از ماست، خواسته و پرسشهایی نمودند. سرتیپ هدایت از سلطانی پرسیده چرا به خانه کسروی می‌روید، گفته کتابهای او را خوانده و پذیرفته، اینست او هم کتابها را خواسته بود. سلطانی آمده و گرفته و برده. خواست اینان دشمنی بود ولی نتیجه آن شد که بسیاری از افسران و دیگران از راه ما آگاه گردیدند.

کسروی

۴ - ۳۰ بهمن ۱۳۲۱، احمد کسروی، نامه به یکی از آزادگان در تبریز

۳۰ بهمن ماه ۱۳۲۱

پس از دروذهای فراوان

نامه دوم بهمن ماه شما رسیده بود و من به پاسخ نتوانستم پرداخت. از این که داستان شب دوم دیماه تهران شما را دلسوخته گردانیده و اشک ریخته‌اید خشنودیم. این اشکها در راه خداست. ما نیز در آن دو شب همه خشنود و آرام می‌بودیم. من از جوانان رفتاری دیدم که در

آغاز نمی‌بیوسیدیم. کسانی که به خانه‌هاشان آگاهی نداده بودند و از رهگذر آنها دل نآسوده می‌بودند و برخی نیز از سرکوفت مادر و خویشانانشان در اندیشه می‌بودند هیچکس به رو نمی‌آورد و جز آرامش و خونسردی نشان نمی‌دادند. داستان دراز است. آقای دادپور همه را نمی‌داند. خواستشان ساختن یک پرونده سیاسی می‌بود ولی خدا نگذاشت. ما بیش از دو شب نماندیم. منزوی و افتخارزاده و عمادی در شهربانی چهار شب ماندند. ولی سیفی و صرافان و بخش آذر ۹ شب در دژبانی ماندند و افسران دستگیر و برخی از کارکنان وزارت جنگ به تکان آمده دشمنیهایی نشان می‌دادند. در همان روزها ژیللا و سلطانی را نیز به بازپرسی کشیده بودند. لیکن همه اینها به سود ما پایان یافت. زیرا هرچه جستند جز راستی و نیکی نیافتند. خود سرهنگ علوی با من می‌گفت: "این جوانان پاکند و من هرچه جستم چیزی که جای ایراد باشد نیافتم. من از ایشان هرچه پرسیدم پاسخهای روشنی دادند". رویهمرفته این پیشامد به داستان کتابسوزان رویه رسمیت داد و به یاری آفریدگار سال دیگر باشکوهتر از این خواهد بود.

درباره پرچم گفته شما راست است. اگر پرچم نباشد ما از کار باز نخواهیم ماند. ولی پرچم نیز خواهد بود. چگونگی را به آقایان اسلامی و فروتن نوشته‌ام. کنون را من فرصت یافته به آن می‌کوشم که همه سخنان خود را در یک کتاب گرد آورم و این کتاب به نام "ورجاوند بنیاد" همراه "پرچم نیمه ماهه" چاپ خواهد شد. نیز در این میان برخی کتابچه‌هایی را به چاپ خواهیم رسانید. "حافظ چه می‌گوید" را این چند روزه آغاز کرده‌ایم.

در آن باره که در تبریز هم روزنامه‌ای به نام یاران ما باشد، ما نیز همداستانیم و من چیزهایی در این باره به آقایان نوشته بودم. هرچه هست باید از کوشش باز نایستیم. به تازگی در بروجرد تظاهراتی آغاز و یارانی پدید آمده‌اند. آقای چهره‌نگار سفری به آنجا کرد و به همدلی آقای آدرم [۹] در آنجا تکانی پدید آوردند. چهره‌نگار اکنون در اهواز است. با دست آقای آدرم [۹] با او نامه‌نویسی آغازید.

از آقای احمدی از میاندوآب دو نامه داشتیم. به ایشان نیز نامه نویسد و از زبان من درود گوئید. آقای سیروس پاسخ به نامه‌های من فرستاده ولی من خودم فرصت نامه‌نویسی نیافته‌ام. از ایشان خشنودیم و هرچه کتاب یا پیمان می‌خواهند بفرستیم. گفته‌ایم در پرچم نیمه ماهه پیکره‌های یاران پایدار را به چاپ رسانیم. شما از خودتان پیکره فرستید. از یاران دیگر نیز هر که را پایدار می‌شناسید پیکره بخواهید.

به آقای شکوهیان بگوئید آنچه درباره پرنس دالغورکی نوشته‌اند من رویه همه آن را می‌دانم. نیازی به فرستادن از تبریز نیست. ولی آن را چون دروغ می‌دانم تاکنون چیزی از آن در پرچم یا در پیمان نیآورده‌ایم. به همه یاران درود می‌رسانم.

احمد کسروی

۵ - ۲۹ فروردین ۱۳۲۳، احمد کسروی، نامه به محمد ساعد نخست وزیر درباره وحشیگریهای تبریز

به تاریخ بیست و نهم فروردین ۱۳۲۳

جناب آقای نخست وزیر

درباره وحشیگریهای بهمن ماه تبریز در تعقیب مذاکرات به شرح آینده مبادرت می‌نماید:
در تبریز محرک اشرار که در ظاهر دانسته شده اشخاص پائین می‌باشند:
میرزا حسین واعظ و میرزا کاظم شبستری که این دو تن در منبرها مردم را تحریک می‌کرده‌اند - سید محمد خشکنابی و میرعلم که به اینجا و آنجا دویده به دستاویز قرآن سوزانی که به یکبار دروغ بوده مردم را به آشوب و شرارت برمی‌انگیخته‌اند.
اشخاص پائین به جلو اشرار افتاده به سوی کانون آزادگان آورده به تاراج و تخریب واداشته و خود مباشرت و شرکت در جرایم کرده‌اند:

میردوشاب پسر یعقوب، دلال شتر - ذهنی نام، نوحه‌خوان - حاجی مسیب چرمفروش - تقی و نقی که دو برادر و در بازار دلالتند - پسر میرزا یحیی واعظ، که اثاثیه کانون اکنون در خانه پدر او می‌باشد.

در تبریز یکی از محرکین عمده، یاور ضیائی، کفیل شهربانی و اسد نام، کلانتر بازار، بوده‌اند. یاور ضیائی در موقع تاراج کانون خودش حاضر بوده و کمترین اقدامی برای جلوگیری نکرده. اسد نام آقای اسلامی را با دادن تأمین از حجره‌اش خارج گردانیده و به دست اشرار داده که از چندجا زخمی کرده گردانیده‌اند.
محرکین دیگر که پول گزافی در راه تحریک صرف کرده‌اند در ضمن تعقیب شناخته خواهند گردید.

در مراغه محرکین که در ظاهر شناخته شده‌اند اشخاص آینده هستند:

سیداسماعیل مدحت، روضه‌خوان، که مجلسی در خانه خود ترتیب داده و به دستاویز افسانه قرآن سوزانی روضه‌خوانها و ملاها را تحریک کرده. توکلی نام که بازاریها را به بستن بازار واداشته. حاجی میرزا علی عالم، افتخار، شاگرد مددیان، عزیز مجدیه که با داد و فریاد مردم را تحریک کرده به سر آقاضیاً و دختر شانزده ساله او فرستاده‌اند که آقاضیاً مضروب و مجروح گردانیده‌اند.

در اینجا نیز یکی از محرکین، عظیمیا، رئیس دادگاه بوده که به اشرار و محرکین دستور داده و سپس نیز از تعقیب مجرمین خودداری نموده است.

در میان‌دوآب، محرک اصلی دو نفر بوده‌اند: یکی میرزا حسن عرفانی و دیگری میرزا موسی اردبیلی که گذشته از تحریک مردم عامی، سید زنبیل کرد را با اکراد برای تاراج شهر و کارخانه قند دعوت کرده‌اند که اگر پادگان به جلوگیری برنمی‌خاست شهر و کارخانه به تاراج می‌رفت. گذشته از این دو نفر، اشخاص آینده از محرکین بوده‌اند که مردم را به در خانه مسعودی فرستاده‌اند:

علی‌اکبر عرفانی، مسعود عرفانی، حاجی علی حبیبیان، حاجی حسینعلی تقی‌زادگان، حسینعلی شمس‌آوری.

شکایت من به دولت چند چیز است:

(۱) جمعی از کارمندان دولت در این جرمها شرکت داشته‌اند و دولت باید آنها را به دیوان کیفر فرستد.

۲) با همه شکایات رسمی از سوی اینجانب که صاحب کانون هستم و از سوی مجروحین، بزهکاران تا این ساعت مورد تعقیب نگردیده که این خود جرم دیگری از کارمندان دولت است.

۳) هنوز در شهرهای آذربایجان، برای آزادگان آزادی و امنیت نیست و تا اشرار کیفر نبینند نخواهد بود.

۴) دو تن از آزادگان بی هیچ جرمی از کار منفصل شده‌اند. یکی آقای کفیل ثبت مراغه، و دیگر تقی مجلد، کارمند کارخانه قند است. اینها به سر کار بازگردند.

احمد کسروی

۶ - ۲۹ فروردین ۱۳۲۳، احمد کسروی، نامه به محمد ساعد نخست وزیر در اعتراض به رفتار دولت با آزادگان

به تاریخ بیست و نهم فروردین ۱۳۲۳

جناب آقای نخست وزیر

در برگ جداگانه‌ای شرح وحشیگریهای آذربایجان را داده‌ام. موضوع اساسی چیز دیگر است. آنچه تاکنون دانسته شده، دولت با ما دو رویه رفتار می‌کند. البته یکی از موجبات قضیه رنجیدگیهای برخی از آقایان وزیرانست که احساسات شخص خود را در کارهای مهم کشور دخالت می‌دهند. ولی علت اساسی ملاحظه‌ایست که دولت از ملایان و از مرتجعین دارد.

به هر حال رفتار دولت مایه نگرانی ما شده. شماره آزادگان بسیار بیشتر از آنست که دولت دانسته است و روز به روز بیشتر خواهد گردید. بهتر است دولت در همان تبریز تحقیق کند که آزادگان تا چه اندازه‌اند و با آنهمه وحشیگریهای بیشرمانه که دو ماه دوام داشته و با آن بیمی که به جان و دارایی در میان بوده، در انتخابات، اینجانب چه اندازه رأی داشته‌ام. هر رأیی از یک تن از آزادگان بوده است.

اینست ما خواستاریم جنابعالی موضوع را در هیئت مطرح گردانید و درباره پرسشهای پائین تصمیمهای دولت را به ما آگاهی دهید:

۱) آیا دولت ما را مشمول قوانین ایران می‌داند یا نه؟

۲) آیا اشرار که به ما تعرض کنند کیفر قانونی خواهند دید یا نه؟

۳) اگر در یکی از شهرها هجومی از ملایان و دیگران به ما بشود شهربانی یا ژاندارمری یا پادگان به جلوگیری خواهد کوشید یا نه؟

۴) آیا بزهکاران تبریز و مراغه و میان‌دوآب تعقیب قانونی خواهند دید یا نه؟

جنابعالی باور کنید که اگر دولت آشکاره بگوید که به پاس دلخواه ملایان و دیگر مرتجعان، به اقتضای سیاست یا به هر عنوان دیگری نمی‌خواهد یا نمی‌تواند از ما نگهداری کند و ما را در پناه قوانین جا دهد، ما نخواهیم رنجید و بسیار خرسند گردیده خودمان به اندیشه چاره خواهیم افتاد. آنچه به ما گران تواند افتاد و قهراً مایه رنجش تواند بود رفتار دو رویه دولت است. اینست بار دیگر از جنابعالی به نام شرافت ایرانیگری خواهشمندم دولت پاسخ روشنی به ما دهد.

جنابعالی نیز از من پرسشی کردید و من پاسخ دادم. اگر باز نیاز باشد توانم توضیحات مفصل و روشن درباره مقاصد خودمان بدهم. ولی برای بریدن بهانه برخی از آقایان، که می‌دانم با جنابعالی گفتگو می‌کنند. دوباره تصریح می‌کنم که دولت اگر کارهای ما را خلاف قانون می‌داند ما را نیز به قانون سپارد و از راه دادگستری دنبال کند. ما از آن نیز گله نخواهیم داشت. با درودها و سپاسهای بسیار
احمد کسروی

۷ - اواخر دی یا اوایل بهمن ۱۳۲۴، احمد کسروی، نامه به بازپرس شعبه هفت دادسرای تهران

[اواخر دی یا اوایل بهمن ۱۳۲۴]

آقای بازپرس شعبه ۷ دادسرای تهران،

درباره پرونده کتابهای اینجانب که باید آخرین دفاع کنم اینک شرح پایین را می‌نویسم:
خدا را سپاس که پس از ۵۸ سال زندگانی یکبار راهم به شعبه بازپرسی افتاده و آنهم گناه کتاب نوشتن و با خرافات جنگیدن است. این پرونده مرا به راهی می‌اندازد که اگر تا پایان پیش رود مرا همپایه سقراط و مسیح خواهد گردانید. سقراط و مسیح به همین گناه محکوم به مرگ گردیدند. شاید من هم محکوم به زندان گردم. اینست نمی‌خواستم دفاعی کنم. ولی برای آنکه گفته نشود دفاع نداشت نکات پائین را به اجمال یادآوری می‌کنم:

(۱) دو ماده مصوب سال ۱۳۰۱ که عنوان این تعقیب گردیده هیچگاه مورد عمل نبوده است و ناظر شرعیات در وزارت فرهنگ انتخاب نگردیده بوده و به هرحال پیمان ملل متحد که یکی از مقرراتش آزادی مذهب است آن را از میان برده.

(۲) آن دو ماده به موجب دلالت اعتبارش درباره روزنامه و مجله است و شامل کتاب نیست. اگر شما آنها را شامل کتاب گردانید از مدلول آنها چشم پوشیده‌اید.

(۳) در آن دو ماده، استناد به نظر ناظر شرعیات شده در حالیکه در وزارت فرهنگ ناظر شرعیات نبوده و نیست. کسی که به عنوان ناظر شرعیات اظهار عقیده کرده یکی از اعضای عادی وزارت فرهنگ است و محض راه انداختن این پرونده او را معاون ناظر شرعیات نام نهاده‌اند. به هرحال به موجب دلالت دو ماده، ناظر شرعیات خودش مورد اعتماد است نه معاونش و آنهم باید مورد تصدیق دو نفر مجتهد عادل باشد.

(۴) در آن دو ماده عنوان برخورد با اسلام است. در سراسر کتابهای ما برخوردی با اسلام نیست. این ملاها عقاید باطله خود را به اسلام منسوب می‌سازند.

این چهار نکته مهم است و یادکردم. شما می‌خواهید مورد اعتنا سازید یا نسازید.

گاهی گفته می‌شود که آزادی مذهب غیر از توهین است. من هم پاسخ داده می‌گویم: شما مرا به عنوان دو ماده مورخ سال ۱۳۰۱ تعقیب کرده‌اید و آن دو ماده با آزادی عقیده و مذهب منافی است و با پیمان ملل متحد از میان رفته. اگر مقصودتان آنست که در نوشته‌های ما به اسلام توهین شده، اولاً توهین خودش ماده دیگری دارد. ثانیاً در کتابهای ما کمترین توهینی نه به اسلام و نه به چیز دیگری نشده. ما خود هوادار اسلامیم. به آن توهینی نیاستی کنیم. به چیزهای دیگر نیز انتقاد کرده‌ایم نه توهین.

۸ - ۹ اردیبهشت ۱۳۲۴، باهاماد آزادگان، تیراندازی به آقای کسروی یا وحشیگری در پایتخت

فوق‌العاده: بها ۵۰ دینار
ضمیمه نامه نیرو و تندرستی
دیروز صبح (شنبه ۲۴/۲/۸) ساعت ۹ هنگامیکه آقای کسروی با دو تن همراه از منزل خود به سوی اداره روزنامه پرچم رهسپار بوده‌اند، در سر چهارراه حشمت‌الدوله شخصی به نام نواب صفوی از پشت سر به ایشان حمله نموده با طپانچه دو تیر به سوی ایشان رها می‌کند و هر دو تیر از پشت خورده و از جلو سینه خارج می‌شود. در همین هنگام چند تن دیگر با چاقو و کارد به سر و صورت ایشان و همراهانشان ضربتهایی وارد می‌آورند. آقای کسروی و دو تن همراهانشان به دکان بقالی مجاور نزدیک شده، پشت به دکان و رو به جمعیت از خود دفاع می‌کنند، ولی صاحب دکان نامردانه ایشان را دور می‌راند و با مهاجمین و جنایتکاران همراهی نشان می‌دهد. سپس آقای کسروی در حالیکه خون از زخمهایشان جاری بوده برای بستن زخمهای خود به سوی منزلشان می‌روند در نزدیکی منزل پاسبانی به ایشان می‌رسد و به عنوان اینکه باید به کلانتری برویم از ورودشان به خانه جلو می‌گیرد. از پی پاسبان، به فاصله کمی، نواب صفوی و حمله‌کنندگان می‌رسند و نواب با چاقو، در پیش روی پاسبان مسلح، چند ضربت دیگر به آقای کسروی می‌زند و با اینکه آقای کسروی از پاسبان جلوگیری و انجام وظیفه خواسته است، پاسبان نه تنها از انجام وظیفه و جلوگیری خود داری کرده، بلکه با گرفتن و نگاهداشتن آقای کسروی مانع شده است که از خودشان دفاع کنند.

ناچار آقای کسروی و دو تن همراهش خود را از دست آنها رها کرده به درشکه می‌نشینند تا به کلانتری آیند. نواب صفوی و یک تن دیگر نیز خود را به درشکه داخل می‌کند و در آنجا هم هیاهویی راه می‌اندازد و به ایشان آزارهایی می‌رسانند. در اینجا درشکه‌چی فرار می‌کند و یک‌تن از جمعیت به جای درشکه‌چی می‌نشینند. و اسبهایی که رم خورده بوده‌اند به تندی از چهارراه حشمت‌الدوله می‌گذرند و در آنجا درشکه برگشته، سرنشینانش را می‌غلطاند. در این

هنگام آقای کسروی برخاسته به دکان نجاری نزدیک رو می‌آوردند، نجار هم مانند بقال نامردانه رفتار می‌کند و باز نواب صفوی و همدستانش آسیبهایی می‌رسانند. در این هنگام یک افسر شهربانی و یک افسر ارتش می‌رسند و مردم را پراکنده، آقای کسروی و همراهانش و همچنین دو تن از مجرمان را به کلانتری بخش یک می‌برند و به رسیدگی می‌پردازند. اکنون پرونده زیر پیگرد است.

آنچه در اینجا باید بگوئیم و همگان را آگاه نمائیم اینست که نواب صفوی جوانکی است از چغاله‌های گدایی یعنی از همان آخوندکانیست که پس از شهریور ۱۳۲۰ دوباره پیدا شده‌اند و با روضه خوانی و مردم فریبی سربار مردم شده از دسترنج توده نان می‌خورند و می‌کوشند که آنان را در پستی و نادانی نگاهدارند. چنانکه ما دانسته‌ایم این آخوندک که با عمامه سیاه به مردم سیدی و آقای می‌فروشد، از پیش، گروهی از توده غافل و ناآگاه را با دروغهایی که ساخته و خود را هوادار دین و ما را بی‌دین و بهائی شناسانده با خود همدست کرده تا بتواند جنایت خود را انجام دهد. همچنین کسانی هم از دکانداران خیابان سیمتری (مجاور خانه آقای کسروی) [را] دیده و نقشه خود را از هرباره آماده نموده، سپس دست به کار جنایت خود شده است. اینست که می‌بینیم هنگامی که به آقای کسروی تیر انداخته، کسانی از توده و مجاورین یا به هواداری یا میانجیگری کارهایی به زبان آقای کسروی انجام داده‌اند. رفتار پاسبان مسلح که در آنجا باید از این وحشیگریها جلو گیرد، و از جلوگیری و انجام وظیفه بازایستاده بدگمانیهای دیگری را برای ما پدید می‌آورد که چون هنوز دلایل کافی بدست نیاورده‌ایم نمی‌خواهیم با بدگمانی تنها چیزی بگوئیم.

اکنون ما منتظر اقدامات اداره کل شهربانی و حکومت نظامی هستیم و از مأمورین وابسته خواهیم در کشف چگونگی قضیه و به‌دست آوردن ریشه و مایه فساد، با دقت تمام کوشش نمایند و مخصوصاً از آن پاسبان که به جای جلوگیری از وحشیان و جنایتکاران، با رل میانجی، به سود آنها رفتارهایی نموده بازپرسیهای لازم بشود و در زیر پیگرد قرار گیرد و بزهکاران را به کیفر قانونی خود برسانند. ما به قانون ارج می‌گذاریم و می‌خواهیم با ما و با مخالفین ما از روی قانون رفتار شود. لیکن اگر دولت و شهربانی نخواهد دادگرانه و از روی قانون با ما رفتار کند و با کیفر دادن گناهکاران جلوی اینگونه پیشامدهای وحشیانه که آبروی کشور را می‌برد نگیرد، ما ناچار خواهیم بود خود سزای بزهکاران را بدهیم.

جای بسی افسوس است در این هنگام که جنگ جهانگیر به صلح نزدیک می‌شود و نمایندگان دولتها در انجمن سانفرانسیسکو برای صلح آینده و آرامش جهان طرح‌ریزی می‌کنند در کشور ما چنین وحشیگریها که مایه بی‌آبرویی ایرانیان در آنجا و در پیش همه جهانیان خواهد بود روی دهد.

در اینجا روی سخن به هم‌میهنان و به همه توده ایرانی برمی‌گردانیم و به ایشان خطاب می‌کنیم:

ای هم میهنان عزیز، بیدار شوید، اندکی به سخنان ما گوش دهید! آقای کسروی و همراهانش جز برای رهایی شما از آلودگیها، جز برای آزادی و سرفرازی شما نمی‌کوشند. ایشان دوازده سال است با رنج بسیار می‌کوشند و برای بیداری و آگاهی شما کتابها و مهنامه‌ها و روزنامه‌ها نوشته‌اند و دردها را نشان داده و چاره دردها را گفته‌اند و اکنون گروهی با خود همراه نموده به برانداختن ریشه دردها می‌کوشند. جای بسی افسوس است که شما توده ناآگاه بسیار غافلید و دشمنان دوست‌نما می‌توانند شما را ابزار دست خودگردانیده به کارهایی وادارند که به زیان خودتان و فرزندانان می‌باشد. امروز که حکومت مشروطه جای خود را گرفته شما می‌توانید نظری به گذشته برگردانید و ببینید چگونه برخی ملایان، پدران شما را آلت دست اجرای مقاصد شوم خود قرار داده و آنان را به نام حفظ دین و شریعت بر آزادیخواهان می‌شورانیدند. اکنون نیز ملایان دکاندار که کار ما را به زیان دکانداری خود می‌دانند به نام حمایت از دین شما را فریب می‌دهند و برعلیه ما که جز دین راستین و بلندی نام خدا را نمی‌خواهیم و برای آزادی و سرفرازی هم‌میهنان خود می‌کوشیم تحریک می‌کنند.

ای توده غافل و بیخبر، اندکی به خود آی! بترس از آنکه نادانسته، کاری به زیان خودتان و کشورتان کنید و فردا مایه ننگ فرزندانان باشید، اندکی ببیندیشید این ملایان جز نگاهداری دکان خود نمی‌خواهند. اینان همان مردمان رسوایی هستند که با هرچیز تازه‌ای که برای بیداری و هشیاری مردم مفید باشد مخالفت می‌کنند: با مشروطه مخالفت کردند، با مدرسه مخالفت کردند، با لباس مخالفت کردند، با هرچه مایه پیشرفت و یا آبروی ایران بود مخالفت کردند، اکنون هم با ما که می‌خواهیم به یکباره دکان اینان را ببندیم به مخالفت آغازیده‌اند. افسوس ما در این است که اینان شما را آلت اجرای نیت سوء خود می‌کنند و خودشان را در پناه نادانیها و بیخبریهای شما نگاه می‌دارند.

باز به شما می‌گوئیم بخود آید، سود و زیان خود را بسنجید، دوست و دشمن خود را بشناسید، بترسید از آنکه نادانسته بر زیان کسانی که به سود شما کار می‌کنند گامی بردارید و پشیمان شوید. بیاید نوشته‌های ما را بخوانید، دلیلهای ما را بشنوید. تنها به حرفهای مفت ملایان و دشمنان توده گوش ندهید، آنگاه می‌توانید نیک و بد و دوست و دشمن خود را بشناسید.

ما دلیلهای بسیاری توانیم آورد که این ملایان و مفتخواران درد دین ندارند و در بند شکم و دکان خود هستند، لیکن در اینجا نمی‌توانیم همه را بیاوریم. یک دلیل روشن اینست که اگر ملایان راست می‌گویند و دین اسلام را می‌خواهند، باید از آنان پرسید: چرا شما با بهائیان و صوفیان و دیگران همدستی و همراهی می‌کنید و با همدستی آنها به زیان ما می‌کوشید. بر ما روشن شده که وحشیگریهای تبریز و مراغه را، ملایان با همدستی بهائیان انجام دادند و در کار وحشیگری دیروز هم بهائیان دست داشتند.

اینان دروغ می‌گویند و مسلمان نیستند. امروز چون بهائیگری کهنه شده دیگر چندان تعصب درباره آنها نشان نمی‌دهند. نادانان به گمان اینکه ما نیز یک دسته تازه مانند بهائیان

هستیم و با این هیاهو از میدان بیرون می‌رویم کسانی را به اینگونه کارهای وحشیانه برمی‌انگیزند. لیکن چنین نیست. باید بدانند روزگار مفتخوری و ملایبی به سر آمده و ما بیش از دیگران زشتکاریهایشان را به توده می‌فهمانیم و نخواهیم گذاشت مردم را به زبان خودشان وادارند.

ای توده ایرانی، بیدار شو! چشم بگشا! ببین چه می‌کنی و چه خواهی کرد!
ای روشنفکران و ای جوانان درس خوانده به خود آید، ببینید چگونه کارهای زشت قرون وسطائی با دست اینگونه عمالان ارتجاع تجدید می‌شود. بیائید همدستی کنید و نگذارید در این هنگام که ایران باید در انجمنهای بین‌المللی شرکت کند، اینگونه کارهای وحشیانه که آبروی کشور را می‌برد روی دهد.
باز می‌گوییم بخود آید، بیندیشید، دوست و دشمن خود را بشناسید و سود و زیان خود را بدانید.

با همداد آزادگان، کوشاد همبستگی تهران

۹- ب. ج. ن. درباره کشته شدن شادروان کسروی، آنچه من می‌دانم

۱۳۸۱

تاریخ به یاد ندارد که کسی را در دادگاه، هنگام محاکمه، پیش چشم بازپرس کشته باشند. من ... که یکی از شاگردان کوچک آن بزرگمرد هستم و کم و بیش در آن ماجرا بوده‌ام آنچه به یادمانده می‌نویسم: باشد که درین سطور، گوشه‌ای از این جنایت هولناک را روشن گردانم.
روز بیستم اسفندماه سال ۱۳۲۴ در کارگاهم که آن زمان در خیابان مازندران (مهران کنونی) بود، مشغول کار بودم. آشنایی داشتم به نام علی آقا که به "علی رشتی" شناخته شده بود. مردی بود لوده، با همه شوخی می‌کرد. آن روز تا مرا دید گفت: "فلانی، امروز کسروی را در دادگستری کشتند." باور نکردم. شوخی پنداشتم. این را هم بیفزایم در آن محلی که کار می‌کردم، می‌دانستند من طرفدار اندیشه‌های آقای کسروی هستم.
در همین هنگام... دایی من که در این راه کوششهای ارزنده‌ای داشت نامه‌ای فرستاده، نوشته بود: "امروز در دادگستری برای راهنما پیشامد ناگواری رخ داده به کانون برو ببین پیشامد چه بوده؟". اینجا بود دانستم علی آقا بی‌ربط نگفته بود، پیشامد ناگواری پیش آمده.
با دلی پردرد به سوی کانون که در آن زمان در خیابان حشمت‌الدوله بود به راه افتادم، هنگامیکه رسیدم وضع را آشفته دیدم. دانستم چه رخ داده. اعلامیه‌ای آقای ذکاء به دستم داد خبر اندوهبار دلخراشی را می‌داد: کسروی و حدادپور را در دادگستری کشتند!
به درون سالن رفتیم، همه پریشانحال و درمانده بودند، نمی‌دانستند چه بایستی کرد، چه پیش خواهد آمد؟ گفتگو در این باره بود: کشته‌ها را کجا به خاک سپارند؟ جنوب تهران؟ هم از دید دولت که قوام‌السلطنه نخست وزیر آن بود ناشدنی می‌نمود، زیرا بیم شورش می‌رفت هم از دید آزادگان نشدنی بود. در شمال تهران؟ کجا؟ ساعتها گفتگوی یاران با دولت در این باره

بود، تا سرانجام بنا شد شب آنها را به آرامگاه ظهیرالدوله در شمیران ببریم. در حدود ساعت هشت شب به دادگستری شعبه ۷ دادستانی تهران رفتیم. در دادگاه را گشودند، آوخ که چه دیدم! پیکره حدادپور اندکی دور از در ورودی در خون افتاده. چند گام جلوتر، پیکره راهنما در خون غلتیده. کف سالن، به ویژه پیرامون کشته‌ها را خون فراگرفته بود. شکم راهنما دریده، روده‌ها بیرون زده بود. صورت متلاشی شده بود. آنچه دیده می‌شد به‌راستی دلخراش و تکان دهنده بود. پیداست که آزادگان که این صحنه را دیدند به‌چه حالی افتادند.

از طرف حکومت نظامی سرگرد شجره که خانه او با خانه ما نزدیک بود و من او را می‌شناختم نظم کارها را می‌داد و بسیار همدردی می‌کرد و دلسوزی می‌نمود. آمبولانس در حیاط دادگستری پارک شده بود، بایستی جنازه‌ها را با آن به شمیران، به آرامگاه ظهیرالدوله، ببریم تا فردا معلوم شود چه بایستی کرد.

به‌هر روی، برانکار آوردند تا جنازه‌ها را به آمبولانس برسانیم. من دست راست خود را زیر کتف حدادپور، آن جوان فداکار، بردم تا با دیگران او را به برانکار بگذاریم. دست راستم به جای دشنه‌ای که از پشت به کتف او زده بودند، فرو رفت. حدادپور جوان تنومندی بود، با زحمت توانستم او را بلند کنم، چون دستم در جای زخم دشنه فرو رفته بود ناراحت و بیحال شدم از این رو در برداشتن پیکر راهنما توان کاری نداشتم. جنازه‌ها را به آمبولانس بردیم، اتوبوس آماده بود با کسانی که آنجا بودند سوار اتوبوس شدیم و دنبال آمبولانس به‌راه افتادیم و به آرامگاه ظهیرالدوله رسیدیم. آنجا اطاقی بود. جنازه‌ها را در آن اطاق نهادیم و به تهران بازگشتیم. مرا در خیابان عشرت‌آباد پیاده کردند [که] به خانه‌ام چندان دور نبود. ساعت چیزی به نیمه‌شب نمانده بود. به هر روی خود را به خانه رسانیدم.

بامداد روز دیگر به آرامگاه ظهیرالدوله رفتم کسانی از خانواده راهنما و یاران آنجا بودند و کسانی هم می‌آمدند. خواستند از جنازه‌ها عکس بردارند، کسانی سزا نمی‌دانستند که چنین پیکره دلخراشی از راهنما پراکنده شود. این عکسها که از راهنما و حدادپور چاپ و پراکنده شده نمی‌دانم که برداشته و کجا برداشته‌اند؟

از کسانی که آمده بودند عکسی هم برداشته شد. نمی‌دانم به چه انگیزه‌ای پیش از ظهر جنازه‌ها را به خاک نسپاردند. باز نمی‌دانم کاری داشتم یا یاران مرا پی‌کاری به تهران فرستاده بودند، بعد از ظهر که بازگشتم، جنازه‌ها را به آبک برده‌بودند که به خاک سپارند. آبک بالاتر از آرامگاه ظهیرالدوله بود. از تپه روبرو که هیچ ساختمانی نداشت بالا رفتم. جایی که زمین اندکی هموار بود آنجا جمع بودند کشته‌ها را به خاک سپرده‌بودند. من که رسیدم آخرین بیل خاک را روی آرامگاه می‌ریختند و روی آن آب پاشیدند که باد خاک را پراکنده نکند. پس از پایان این کارها، به پاس بزرگداشت به خاکسپردگان، زمانی خاموش ایستادند؛ گویا آقای فرهنگ که آن زمان راهبر کوشاد بود، سخنرانی کرد...

”بخشی از یک نامه“

بهار ۱۳۸۳

۱- آغاز آشنائی با کسروی و اندیشه‌های او. من در اواخر سال ۱۳۱۹ با کسروی و کتابهای او آشنا شدم. آن موقع کسروی و خانواده‌اش در یک خانه اجاره‌ای در خیابان شاهپور، نزدیک چهار راه مختاری، در کوچه‌ی علائی زندگی می‌کردند. شپهای جمعه خوانندگان مجله‌ی پیمان و طرفداران کسروی در همین خانه جمع می‌شدند و کسروی حدود یک ساعت درباره‌ی مطالبی که از سال ۱۳۱۲ در مجله‌ی پیمان می‌نوشت سخنرانی می‌کرد، و بعد نوبت به سؤال و جواب می‌رسید و یا اظهار نظرهای مخالفینی که در جلسه شرکت کرده بودند مطرح می‌شد و کسروی به آنها پاسخ می‌داد.

من اولین بار به راهنمایی یکی از بچه‌های فامیل که آن موقع دانش‌آموز مدرسه‌ی حکیم نظامی بود و همکلاس پسر دوم کسروی، فرخزاد، به این مجلس رفتم (ما سه نفر دوست بودیم و با هم رفت و آمد دائمی داشتیم). آن شب سخنرانی کسروی راجع به حافظ بود و از "بدآموزیه‌ی حافظ که در غزلهایش برای ما باز گذاشته است" سخن می‌گفت (همین سخنان آن شب بود که بعدها به صورت کتاب حافظ چه می‌گوید چاپ و منتشر شد).

ایرادهای کسروی به حافظ و اشعار او برای من تازگی داشت و با ارادتی که من به دیوان حافظ داشتم توفان سختی در خاطر من پدید آورد، اما از آنجائی که دانش‌آموز خردسالی بودم، در خودم توان اظهار عقیده‌ی مخالف نمی‌دیدم، به ویژه آنکه گفته‌های تند کسروی، درباره‌ی حافظ با موافقت و تأیید بیشتر حاضرین روبرو می‌شد.

من ایرادهای خودم را به نظرات کسروی درباره‌ی حافظ به فرخزاد کسروی گفتم و از آنجائی که در آن موقع خودم شعر می‌گفتم، و در بیشتر غزلهایم دیوان حافظ را پیش رو داشتم و گهگاه از او تقلید و تضمین هم می‌کردم، به فرخزاد گفته بودم: "پدرت اصلاً شعر نمی‌فهمد والا این حرفها را درباره‌ی حافظ نمی‌زد". ایراد مرا فرخزاد به کسروی گفته بود. و کسروی که مرا بارها در جلسه‌های شبهای آدینه‌اش دیده بود، به فرخزاد گفته بود "یک روز رفیقت را بگو بیاید ببینم چه می‌گوید و شعرهایش را بخواند بدانم چه به هم بافته است؟". که من رفتم و ... داستان آن دیدار و اینکه پایان گفتگوی ما چه شد، خود داستانیست برای فرصت‌های دیگر و بیشتر! به هر حال تا امروز همیشه کسروی و کتابهایش و سرگذشت تأسفارش و اندیشه‌های بلندش در خاطر من و بلکه در پیش چشم من همچنان مانده است.

۲- محل فعالیت و گردهمایی یاران کسروی. همانطور که گفتم اواخر سال ۱۳۱۹ که من نخستین بار کسروی را از نزدیک دیدم در خانه‌ای در ضلع شمالی کوچه‌ی علائی آخر خیابان شاهپور، نرسیده به چهار راه مختاری بود. و در همسایگی او سرلشکر علائی، رئیس دارائی ارتش

دوران رضاشاه، مسکن داشت که هر روز صبح، یک سرباز سوار، اسبی به همراه می‌آورد و سرلشکر با آن به اداره خود می‌رفت و بعد از ظهرها هم سوار بر اسب و به همراه یک سرباز سوار بازمی‌گشت. و ما که روزهای تعطیل را در اطراف همان کوچه به دیدار دوستان می‌رفتیم و یا در راه مدرسه مان که آن هم از جلوی کوچه علانی بود، گهگاه هم سرلشکر علانی را می‌دیدیم سوار بر اسب، و هم کسروی را که می‌آمد در ایستگاه اتوبوس خط ۳ سوار اتوبوس می‌شد. بعداً من کسروی را در جریان محاکمه اعضای شهربانی دوره رضاشاه در وزارت دادگستری (تابستان ۱۳۲۱) دیدم که از بعضی متهمین به ویژه پزشک احمدی که اعدام شد دفاع می‌کرد. و چون کسروی را می‌شناختم و جلسات محاکمه زیاد می‌رفتم و برای من نحوه سخن گفتن و شیوه دفاع کسروی بسیار جالب بود!

در اواخر سال ۱۳۲۰ بود که در یکی از جلسه‌ها، آقای ملک‌نژاد که من دیگر او را خوب می‌شناختم، به کسروی پیشنهاد کرد که "بهتر است شما جای بزرگتری اجاره کنید که اتاق بزرگتری برای جلسات هفتگی داشته باشد." و نفر دیگری که به یادم نمی‌آید که بود، اضافه کرد که "اگر به مبلغ بیشتری برای کرایه آنجا نیاز باشد یاران قبول می‌کنند ماهانه آن را تأمین کنند" و هم او بود که گفت بهتر است به بالای شهر برویم که به چاپخانه‌ای که در همان روزها گفتگوی آن بود با کمک یاران خریداری و راه‌اندازی شود تا برای چاپ روزنامه پرچم و کتابهایمان مشکلی نداشته باشیم، نزدیک باشد. کسروی این پیشنهادها را تأیید می‌کرد و به یاد دارم با دیگر دوستان هم در این زمینه گفتگو می‌کرد و از اقداماتی که تاکنون در این باره انجام گرفته بود با امیدواری سخن می‌گفت.

تاریخ دقیق انجام این دو پیشنهاد را به یاد ندارم، ولی می‌دانم که از اوایل سال ۱۳۲۲، جلسات ما در اتاق بزرگی تشکیل می‌شد در طبقه اول خانه‌ای که کسروی برای سکونت خانواده خود در خیابان سی‌متری (نظامی)، نزدیکیهای قنات فرمانفرما، در اولین کوچه بن‌بستی که بلافاصله در ضلع شمال غربی میدان پاستور قرار داشت، اجاره کرده بود.

با ملاحظاتی که برای حفظ سلامت جان کسروی در کار بود، به پیشنهاد و صلاحدید کسروی و دیگر یاران بود که این نقل مکان صورت گرفته بود. خانه جدید در محلی واقع شده بود ظاهراً امن‌تر از آخر خیابان شاهپور: حدود میدان پاستور یعنی نزدیک خیابان کاخ و کاخهای سلطنتی و دبیرستان نظام و دانشکده افسری. خانه نسبتاً بزرگتری بود و همیشه دو یا سه تن از یاران هم در آن خانه به کسروی و رفت و آمد او به چاپخانه و آوردن نمونه‌های چاپی و غلط‌گیری و بازگردانیدن به چاپخانه کمک می‌کردند.

ملاقاتهای کسروی هم بیشتر در همین خانه انجام می‌گرفت. در جلسات همین محل، من یکبار احمد قاسمی و بقراطی از اعضای کمیته مرکزی حزب توده را دیدم که گویا برای گفتگو درباره همکاری بین حزب توده و باهماد آزادگان آمده بودند و دو سه بار هم زنده‌یاد دکتر محمود افشار، مدیر مجله آئینده، را که با کسروی دوستی قدیمی داشتند.

و باز در همین محل بود که دو بار هم نواب صفوی و چند نفر از همراهانش را دیدم [در اواخر اسفند ۱۳۲۳ یا در فروردین ۱۳۲۴] که دفعه آخر بین کسروی و او گفتگوهای تندی رد و بدل شد و وقتی کسروی در جواب آیه‌ای که نواب صفوی از قرآن خواند جمله‌ای نزدیک به این مضمون و با لحن تند و تحقیرکننده‌ای، خطاب به او گفت: "آقای طلبه! بیسواد! تو هنوز عربی را درست نمی‌دانی و آیه قرآن را غلط می‌خوانی پس معنی آن را هم نادرست فهمیده‌ای! بهتر است بروی از معلمت قرآن خواندن و زبان عربی را یاد بگیری، بعد به قرآن استدلال کنی! که همراهانت در سواد عربی تو شک نکنند." از این سخنان تند کسروی، نواب صفوی سرخ شد، بلافاصله برخاست، بی هیچ سخنی از اتاق بیرون رفت و همراهانش نیز که چهارنفر بودند، بیرون رفتند. چند لحظه به سکوت گذشت. کسروی نگاه به زمین دوخته بود و سخنی نمی‌گفت. یادم نیست ملک نژاد بود یا سلطانزاده که با لهجه شیرین آذربایجانی سکوت را شکست و گفت: "جنابعالی بدجوری عمواغلی را جلوی مرده‌اش آبرو بردید. من در قیافه سید یک نفرت و خجالت زیاد دیدم و دم در با تکان دادن انگشتش به یکی از همراهانش گویا خط و نشان می‌کشید!" (در آذربایجان، سیدها یکدیگر را *عمواغلی* یا پسر عمو خطاب می‌کنند). کسروی باز هم ساکت بود.

همان شب گفتگوی یاران به اینجا کشید که "مصلحت نیست بعد از این شما روزی دو بار فاصله بین خانه و دفتر پرچم و چاپخانه را تنها رفت و آمد کنید"، و خوب به خاطر دارم سروان علمیه، افسر نیروی هوایی که او هم از اهالی آذربایجان بود (و بعدها در رشته حقوق فارغ‌التحصیل شد و در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۲۲، از سوی دولت مصدق بازپرس کودتاگران ۲۵ مردادی بود و سالها بعد هم او را در مقام وکیل مدافع متهمان دادگاههای نظامی دیدم) گفت: "از همین فردا صورتی از اسامی یاران داوطلب تهیه می‌کنیم که صبح و شب دو نفر، بین دفتر و خانه، همراه آقای کسروی باشند." تیری که از یاران قدیم و پشتیبانان مجله پیمان بود، اضافه کرد: "طبق اطلاع دقیقی که من دارم در جلساتی که از آخوندها و بازاریان در خانه‌هایی اطراف خیابان ری تشکیل می‌شود گفتگو از حمله به چاپخانه و خانه آقای کسروی شده، چرا ما هر شب دو نفر را هم به عنوان نگهبان در خانه آقای کسروی نگماریم، چه بهتر که از همین امشب این کار را شروع کنیم." با اطلاعاتی که جسته و گریخته از تصمیم متعصبین مذهبی، پس از چاپ کتاب شیعیگری (بهمن ۱۳۲۲)، به ما می‌رسید همه حاضرین این پیشنهاد را پذیرفتند. کسروی ساکت بود و فقط گوش می‌کرد. سکوت او را حمل بر موافقت او کردیم. برای همان شب و نگهبانی آن شب داوطلب خواستند. من و احسان‌الله آزادی قبول کردیم. یادم هست آن شب از طبقه اول برای ما غذای کوچکی (پلو و خورش قرمه سبزی) آوردند، و فردا صبح با کسروی به دفتر پرچم و چاپخانه رفتیم. چند روز بعد آن دوستان به من گفت که فرخزاد به او گفته که کسروی آن شب از غذای هر یک از اعضای خانواده خود مقداری برداشته بوده تا غذای ما دو نفر را بدهند.

۳- خریداری چاپخانه پرچم. همان طور که گفتم من برای اولین بار سخن از خرید یک چاپخانه را در جلسات همان خانه کوچۀ علانی شنیدم و گفتگو از این بود که یاران علاقمند به این منظور یک شرکت سهامی تشکیل دهند. یادم هست که یک شب کسروی از گفتگوی خود با یقیکیان، مدیر و ناشر هفته‌نامه آلیک که به زبان ارمنی در تهران منتشر می‌شد، سخن می‌گفت. یقیکیان مدیر آلیک با کسروی دوست بود و من چند بار او را در دفتر روزنامه پرچم و در جلسات هفتگی خودمان دیده بودم، گویا یقیکیان با کسروی یک کار وکالتی هم داشت. کسروی چاپخانه روزنامه آلیک را دیده بود، می‌گفت: "اگر چاپخانه به همان کوچکی و سادگی باشد، بهتر است. فقط حروف فارسی می‌خواهیم". دیگران هم تأیید می‌کردند. من که در آن موقع دانش‌آموز بودم و درآمدی نداشتم از اینکه نمی‌توانستم در این کار سهمی داشته باشم و خودی نشان بدهم، افسوس می‌خوردم. ولی وقتی با کمک یاران تهران و تبریز و آبادان و خود کسروی ماشین چاپ کوچک دستی و لوازم و وسایل آن و یک ماشین دستی قطع‌کن برای بُرش کاغذ و کتابهای دسته شده خریداری شد و به راه افتاد، اولین کسی که داوطلب کار مجانی در چاپخانه شد و اولین کسی که حاضر شد هفته‌ای سه شب کشیک نگرهبانی در چاپخانه و دفتر پرچم را بدهد من بودم، چرا که خبر داده بودند که متعصبین خیال حمله به چاپخانه و آتش زدن دفتر پرچم را دارند. ناصر خداداد هم (که بعدها، مثل اینکه به آمریکا رفت و چه بسا هنوز هم در همان حدود زندگی کند) بیشتر شبها با من کشیک می‌داد. محل دفتر پرچم و چاپخانه در خیابان لاله‌زار، کوچۀ رفاهی، حد فاصل بین چهارراه مخبرالدوله و خیابان لاله‌زار، در گوشۀ جنوب شرقی پاساژ رفاهی بود که طبقۀ اول دو اتاق یا دکان تودرتو مخصوص چاپخانه بود و روی آن هم دو اتاق دیگر که به دفتر پرچم و محل اقامت کارمندان دفتر و دید و بازدید کسروی اختصاص داشت. تا آنجا که من می‌دانم بیشتر سرمایه اولیه برای برپا داشتن "شرکت سهامی چاپخانه پرچم" را خود کسروی و آقایان وحدت، واعظ پور، سلطانزاده، ملک نژاد، نیری، اقبالی، فروتن تأمین کرده بودند و بعد به تدریج که از شهرستانها، از جمله از آبادان، پولهایی می‌رسید وسایل و لوازم نو خریداری می‌شد. چاپخانه با دل بستگی و فداکاری و کار مجانی یا دستمزد کمی که کارگران و یاران می‌گرفتند می‌گردید. درین چاپخانه، از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴ بیش از ۲۵ کتاب و ۱۰ جزوه و ۲۰ هفته‌نامه و مجله و دفتر ماهانه (که در همان سالها، برخی از آنها به چاپ دوم و سوم هم رسید) چاپ و صحافی و جلد شد و به شهرستانها فرستاده شد. گذشته ازین، چاپخانه بعضی سفارشهایی هم از دیگران می‌پذیرفت و انجام می‌داد. به این ترتیب بود که از جمله /میرکبیر و /یران، تألیف فریدون آدمیت، و /سرار هزارساله نوشته حکمی‌زاده [مهر ۱۳۲۲] در این چاپخانه به چاپ رسید..

۴- سوء قصد نواب صفوی. باید حدود یک ماه از آن جلسه‌ای که نواب صفوی با دلتنگی و خشم و کین با همراهانش بیرون رفتند، نگذشته بود که در صبح شنبه هشتم اردیبهشت سال ۱۳۲۴ کسروی با سه تن از یاران خود، آقایان حسین یزدانیان و احسان‌الله آزادی (که نگرهبانان

شب پیش خانه کسروی بودند) و صفی‌الله (مرد آرام و همیشه خندانی که کارگر دفتر و چاپخانه و کارگر خانه کسروی و جلسه‌های ما بود) از خانه کسروی به طرف ایستگاه اتوبوس خیابان حشمت‌الدوله می‌روند. در این موقع نواب صفوی به اتفاق عده‌ای که هر یک به لباس میدلی درآمده بودند و نقشی (عابر، پاسبان، استوار ارتش و میانجی‌گر) بازی می‌کردند، کسروی و یارانش را احاطه می‌کنند. نواب صفوی دو تیر از پشت سر به سوی کسروی شلیک می‌کند و محمد خورشیدی و یک نفر دیگر هم که شناخته نشد و در گزارشها هم نامی از او برده نشده، با دشنه و چاقو کسروی را به سختی زخمی و مجروح می‌کنند. البته همراهان کسروی هم در امان نمی‌مانند و دو تن از ایشان هم از سر و صورت زخمی می‌شوند.

اینکه در گزارشهای شهربانی و فرمانداری نظامی نوشته‌اند سوءقصد در خیابان حشمت‌الدوله انجام گرفته، درست نیست، سوءقصد در خیابان سی‌متری، نزدیک چهارراه حشمت‌الدوله، به عمل آمده بود، و یکی دو ساعتی هم در چهارراه سی‌متری - حشمت‌الدوله راه‌بندان شده بود. جریان دقیق سوءقصد، در فوق‌العاده باهماد آزادگان که روز بعد منتشر شد به آگاهی همگان رسید. آنچه باید افزود این که تمامی کسانی که در این میان به عنوان میانجی یا کمک دخالت می‌کردند از جمله سوءقصد کنندگان بوده‌اند که در لباسهای عابر و رهگذر و به‌بهانه جلوگیری از راه‌بندان بیشتر، کسروی را در حال خونریزی شدید، به خیابان حشمت‌الدوله می‌برند و در پیاده‌رو نگاه می‌دارند که هرچه بیشتر خونریزی ادامه داشته باشد، تا بلکه مقصود آنها عملی شود! (بردن کسروی به کلانتری ۱ در خیابان پهلوی، هم دنباله همین برنامه بوده است).

اطلاعاتی که بعداً به دست آوردیم چنین نشان می‌داد که حدود پانزده نفر در این سوءقصد شرکت داشته‌اند. نیمی ازین عده اصلاً به کلانتری نرفته و پس از اجرای برنامه از محل واقعه دور شده‌اند. یکی از کسانی که اسمش جزو بازداشت شدگان نبود علی فدائی بود که هم قبلاً به خانه کسروی آمده بود، و هم آن روز با سوءقصدکنندگان همکاری می‌کرده و هم در جریان قتل کسروی جزو دستگیر شدگان بوده ولی اصلاً نام او در جریان سوءقصد نیامده، و یا نام حقیقی خود را نگفته است. نام و مشخصاتی که در گزارش شهربانی و فرمانداری نظامی برای سوءقصدکنندگان ذکر شده هیچ یک واقعی و کامل نیست. نشانی خانه و محل سکونت همه آنها در محله‌های اطراف خیابان ری و میدان شاه بوده و هیچ کس هم از آنها نپرسیده که در آن اول صبح، همه شما در چهارراه حشمت‌الدوله چه کاری داشته‌اید، که به عنوان میانجی یا جداکننده و کمک کننده در این جریان دخالت کرده‌اید؟ گویا یکی دو نفر از کسانی هم که در لباس نظامی و پاسبانی در این جریان به ظاهر کمک می‌کردند، و پس از انجام سوءقصد، محل را ترک کرده‌اند اصلاً پاسبان یا درجه‌دار نظامی نبوده‌اند!

به موجب اطلاعاتی که جسته و گریخته بعدها به ما رسید، و بعضی نقل قولها از کسانی که در پشت‌پرده در این جریان دست داشته‌اند، آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله بهبهانی و اطرافیان آنها از این تصمیمگیری و اجرای برنامه، قبلاً اطلاع داشته‌اند و مخالفتی نکرده‌اند!

۵ - محل جدید زندگی کسروی، جلسات آزادگان و چاپخانه. پس از سوءقصد نواب صفوی و با توجه به بیعملی و ناتوانی دستگاه امنیتی تهران، و با توجه به خبرهایی که جسته و گریخته به ما می‌رسید مبنی بر این که مخالفین در صدد توطئه و سوءقصد دیگری هستند، و با آگاهی از اعلام جرمها و طومارهایی که به دولت و دربار و مجلس برای برهم زدن تشکیلات آزادگان و جلوگیری از نشریات و نوشته‌های کسروی فرستاده می‌شد، تصمیم گرفته شد چاپخانه و محل گردهمایی یاران و جلسات هفتگی و خانه محل سکون کسروی و خانواده‌اش همه در یک جا متمرکز شود تا کسروی مجبور نباشد هر روز مدتی را در رفت و آمد باشد. پس از جستجوی زیاد، بالاخره محلی را در خیابان حشمت‌الدوله، نزدیک انجمن ایران و فرانسه، پیدا کردیم که با همیاری همه یاران، در دو هفته تمام چاپخانه، دفتر پرچم، محل جلسات و خانه کسروی و خانواده‌اش به این محل جدید منتقل شد. ساختمان بزرگی بود. زیر زمین بزرگ این خانه محل بسیار مناسبی بود برای چاپخانه. طبقه دوم که اتاق بسیار بزرگی داشت برای یاران و جمعیت انتخاب شد و اتاقهای غربی ساختمان برای خانواده کسروی. در این قسمت، خود کسروی با همسرش، دختر بزرگش (نفسیه)، نوه‌اش (شهین)، دختر کوچکش (خجسته) و دو پسرش (فرخزاد و بهزاد) زندگی می‌کردند. جلال کسروی، پسر بزرگ کسروی، بیشتر به آنجا رفت و آمد می‌کرد، ولی در آنجا زندگی نمی‌کرد. در این خانه جدید، اتاقهای بیشتری هم در اختیار باهماد (جمعیت) گزرده شده بود و ازین اتاقها برای سکونت بعضی یاران هم استفاده می‌شد چه آنهایی که از شهرستانها می‌آمدند و چه آنهایی که به علت اختلاف عقیده از خانواده‌های خود رانده شده و یا خانواده خود را ترک کرده بودند. قسمتی از کرایه محل و هزینه‌های آب و برق از طرف چاپخانه، بخشی از طرف یاران و سهمی هم از طرف خانواده کسروی تأمین می‌شد. کار چاپ و نشر کتابها با سرعت و کیفیت بیشتری انجام می‌شد و نشستهای یاران و سخنرانیهای کسروی گرمتر و پربرتر پیش می‌رفت.

برادران امامی یا عاملین قتل کسروی برای اولین بار در این خانه و در جلسات هفتگی و سخنرانیهای کسروی در این محل شرکت کردند. برادر بزرگتر که گویا بعد از قتل کسروی در سلک طلبه‌های علوم دینی درآمد و به لقب *حجت‌الاسلام مفتخر* شد و بعد از انقلاب در ضبط باشگاه جعفری نقش نخست را بازی می‌کرده، همانی است که پس از افتتاح مجدد باشگاه جعفری به سمت "میاندار" گود ورزش باستانی به کار پرداخته، و در روزهای نخست پس از انقلاب، عکس و شرح حال او را در روزنامه‌های جمهوری اسلامی چاپ کردند که حجت‌الاسلام، علاوه بر مقام روحانیت از ورزشکاران باستانی ایرانند!

برادر کوچکتر که بیشتر به جلسات سخنرانی کسروی می‌آمد و همیشه هم سعی می‌کرد در ردیف جلو و نزدیک کسروی بنشیند، برای ما مشکوک بود و ما همان موقع هم این مطلب را به کسروی گفته بودیم. او خیلی اظهار ارادت و علاقمندی می‌کرد، ولی معلوم بود سواد فارسی چندانی ندارد و هیچیک از کتابهای کسروی را هم نخوانده بود. من دو جزوه که به زبان بسیار

ساده نوشته شده بود (عطسه به صبر چه ربط دارد؟ و ملا قربانعلی) را به او داده بودم که بخواند، اما وقتی برگرداند، از جوابهایی که می‌داد معلوم بود یا نخوانده، یا نتوانسته بخواند. یک روز هم آمد که من همه حرفهای کسروی را قبول دارم (در حالیکه اصلاً کتابها را نخوانده بود) و آماده‌ام در روز یکم آذر (که معمولاً روز پیمان‌بندی و ورود یاران جدید بود) پیمان ببندم که جواب منفی شنید. بعداً من دو بار او را در راهروهای دادگستری، همانجائی که کسروی را بازپرسی می‌کردند و او را به قتل رسانیدند، دیدم که در راهرو میان شلوغی ارباب رجوع با یکی دو نفر دیگر قدم می‌زد. ما چون با هم سلام علیک داشتیم احوالپرسی هم کردیم، و رد شد. و بعداً معلوم شد که آنها از همان روزهای اول، از ساعت و روز بازپرسی بلیغ بازپرس خبر می‌شدند. از چه طریق؟ نمی‌دانم، اما اصلاً این بازپرسی و کشاندن کسروی به دادگستری برای آن بوده که او را از خانه بیرون بیاورند و نقشه خود را عملی کنند. کاری که برادران امامی نتوانستند با رفت و آمدهای مکرر به جلسات سخنرانی کسروی انجام دهند!

۶- کسروی و بازپرسی. صدراالاشراف که در مرداد ۱۳۲۲ به عنوان وزیر دادگستری وارد کابینه علی سهیلی شد دستور تعقیب کسروی را صادر کرد و این آغاز تشکیل پرونده‌ای بود که برای کسروی و کتابهایش، در دادگستری درست شد و به جریان افتاد. صدراالاشراف که در تیر ماه ۱۳۲۴ به نخست‌وزیری رسید، دستورات تأکیدآمیز مجددی برای پیگیری سریع پرونده صادر کرد. پرونده باز به جریان افتاد و "رسیدگی" به آن، در کابینه‌های حکیمی (که در آبان ۱۳۲۴ روی کار آمد) و قوام‌السلطنه (که در بهمن همانسال روی کار آمده بود) هم دنبال شد. روز دوشنبه بیستم اسفند ساعت ۹ صبح، برای بار دوم یا سوم، کسروی به بازپرسی شعبه هفت احضار شده بود. بازپرس، بلیغ بود. معمولاً موقعی که کسروی به دادگستری احضار می‌شد، دو یا سه نفر از یاران ما، او را همراهی می‌کردند.

همچنان که پیش ازین هم اشاره شد، در آن موقع بعضی دانشجویان یا جوانان شهرستانی طرفدار کسروی که زندگی با بزرگسالان خانواده برایشان مشکل می‌شد، به تهران می‌آمدند و به طور موقت در همان کانون آزادگان که در خیابان حشمت‌الدوله برای اقامت خانواده کسروی، چاپخانه و گردهمایی آزادگان کرایه شده بود زندگی می‌کردند. تا آنجا که من به یاد دارم یزدانیان از مشهد، محمدعلی جزائری و علی باستانی از آبادان، حدادپور از اهواز، جان‌آسا از سبزوار، آزادی از خوزستان ازین جمله بودند.

آن روز قرار بود جان‌آسا و یزدانیان کسروی را به دادگستری همراهی کنند اما از آنجا که جان‌آسا که در دانشکده دامپزشکی دانشجو بود آن روز می‌بایست به کرج می‌رفت، حدادپور با اشتیاق می‌پذیرد که به جای او همراه کسروی به دادگستری برود.

پس از سوءقصد نواب صفوی، بعضی از یاران را عقیده بر این بود که کسروی و همراهان او باید حتماً یکی دو اسلحه همراه خود داشته باشند. این بود که از شهربانی تقاضای اجازه حمل اسلحه شد. تا آنجا که به یاد دارم، رئیس آگاهی وقت (شاید به نام بهنام؟) فرمهایی را به نزد

کسروی (که هنوز در خانه استراحت می‌کرد) آورد و آنها را امضاء کردند. و بدین ترتیب، پس از دو سه هفته، جواز دو اسلحه با ضمانت و تعهد آقایان کسروی، وحدت، سلطانزاده و اسلامی صادر شد. یکی از این دو اسلحه همیشه در کشوی دفتر و آن دیگر در اختیار کسروی بود. گذشته ازین، کسروی در سالهای ۲۰ و ۲۱ عصائی هم تهیه کرده بود که خنجر بلندی در بدنه آن جاسازی شده بود و وی آن را معمولاً در خارج با خود به همراه می‌برد: گویا از همان سالهای ۲۰ و ۲۱ چندین بار با تلفن و نامه او را تهدید به قتل کرده بودند، و او همیشه آماده و منتظر چنین سوءقصدی می‌بود.

آن روز هم کسروی عصا و اسلحه خود را به همراه داشت و حدادپور هم اسلحه دیگر را با خود داشته است.

اتاق بازپرسی شعبه ۷ دادگستری با توجه به زیرزمین، در طبقه سوم کاخ دادگستری قرار دارد. از راهرو که می‌خواهید وارد اتاق بازپرسی بشوید نخست به اتاقک کوچک ورودیه مانندی وارد می‌شوید با دو صندلی در دو طرف در ورودی. معمولاً روی یکی از این صندلیها، پیشخدمت اتاق می‌نشیند که زنگی هم بالای سر او هست. و صندلی دیگر اختصاص دارد به همراه شخصی که به بازپرسی خوانده شده است. زندانیانی که برای بازپرسی به دادگستری احضار می‌شوند را معمولاً پاسبانی همراهی می‌کند و درین اتاقک است که پاسبان دستبند از دستان زندانی بر می‌دارد تا زندانی وارد اتاق بازپرسی شود. پاسبان هم روی صندلی منتظر می‌نشیند تا بازپرسی به پایان برسد و دوباره زندانی را به زندان منتقل کند.

وضع اتاق بازپرسی شعبه ۷ و افراد حاضر در آن به هنگام سوءقصد، در شکل شماره ۱ نشان داده شده است.

۷- چگونگی قتل کسروی و حدادپور. ما می‌دانستیم و به ما اطلاع داده بودند: فدائیان اسلام و مذهبیون مصمم به ترور کسروی هستند. کسروی نیز می‌دانست و این مطلب را چندبار با نامه یا شفاهاً به مقامات بازپرسی تذکر داده بود! و ما هر بار که به بازپرسی می‌رفتیم آن قیافه‌ها را در راهروی جلوی بازپرسی می‌دیدیم که در بین شلوغی و ازدحام مراجعین رفت و آمد می‌کردند. آن روز پس از آنکه کسروی وارد اتاق بلیغ می‌شود، حدادپور که مسلح بود در قسمت دست راست اتاقک و یزدانیان جلوی در ورودی مستقر می‌شوند.

برادران امامی با چند نفر از همدستان و توطئه‌کنندگان که در لباسهای پاسبان، نظامی و متفرقه در راهرو و جلوی در ورودی بازپرسی در میان جمعیت در رفت و آمد بوده‌اند، وقتی که از استقرار کسروی جلوی میز بازپرس مطمئن می‌شوند، در یک یورش ناگهانی و حساب شده یزدانیان را که دارای جثه کوچکی بود به کناری پرتاب می‌کنند و یک نفر او را نگه می‌دارد، سید حسین امامی در یک دست اسلحه و در دست دیگر کاردی بزرگ، می‌خواهد از اتاقک کوچک عبور کرده وارد اتاق بازپرسی شود.

حدادپور که سر راه او نشسته به عجله بلند می‌شود که راه او را سد کند. امامی در این وقت در بین اتاقک و اتاق بازپرسی را باز کرده بود، حدادپور کمر او را از پشت می‌گیرد. در حال این کشمکش، برادر بزرگتر، سیدمحمد، که با طرح پیش‌بینی شده به دنبال برادر کوچک وارد اتاقک می‌شود با کاردی بلند، از پشت سر چنان ضربه‌ای به پشت حدادپور می‌زند که به تشخیص پزشک قانونی چهار دنده حدادپور از بند جدا می‌شود و نوک کارد هم قلب حدادپور را می‌شکافت. دو ضربه دیگر از پهلو و گردن به حدادپور وارد می‌شود و گلوله‌ای نیز از شانه او وارد بدن او می‌شود که معلوم نیست از طرف برادران امامی شلیک شده و یا از طرف شخص سومی (گویا به نام مستعار الماسیان) که از پشت سر برادر بزرگتر وارد اتاق شده بود. حدادپور را از پای درمی‌آورند.

سید حسین که پایش از چنگ حدادپور خلاص شده بود تیری از پشت به کسروی شلیک می‌کند، کسروی بلند می‌شود و از طرف راست میز بازپرس می‌رود تا خود را در پناه میز قرار دهد که در حالیکه پشت صندلی واژگون شده بازپرس گیر کرده بود و دست راستش همچنان از جیب بغلی که اسلحه در آن بود بیرون نیامده بود، در اثر تیرهای پی‌درپی امامی و شاید آن دو نفر دیگر، از پای درمی‌آید. و آنگاه هر سه نفر خود را با کارد به اندام نحیف و تیرخورده او می‌رسانند و کاری می‌کنند که سلاخهای قصابخانه با گوسفند نمی‌کنند!

محمد علی جزائری که آن روز در محل کانون بود خبردارم کرد. بلافاصله خودم را به دادگستری رساندم و یک راست به طرف اتاق بازپرسی شعبه ۷ که می‌دانستم کجاست رفتم. سراسر راهروی بازپرسی به اشغال نیروهای انتظامی و پلیس درآمده بود و هیچ رفت و آمدی در آن نمی‌شد. در اتاق بازپرسی شعبه ۷ قفل شده بود و دو سرباز و یک پاسبان

دادگستری جلوی آن ایستاده بودند و به کسی اجازه ورود نمی‌دادند. رفته رفته، یاران کسروی از راه می‌رسیدند. یکی دو تن از اعضای خانواده کسروی و یکی از دامادهایش سراسیمه خود را به آنجا رسانده بودند. حدود ساعت ۳ بعدازظهر، نماینده پزشک قانونی و یک افسر شهربانی و دو سه نفر مأمور دیگر آمدند و به چند تن از اعضای خانواده و یاران کسروی اجازه دادند وارد راهرو بازپرسی شوند. من یکی از آنها بودم.

به دستور افسر شهربانی، پلیس دادگستری در را باز کرد. با وحشت و دلهره در جلو یک سرباز و پلیس، بعد افسر شهربانی و پزشک قانونی وارد اتاق شدند، بقیه به دنبال آنها. یکی دو نفر که جلوی ما بودند، وضع اتاق بازپرسی و جنازه حدادپور را که جلوی در افتاده بود دیدند، در همان اتاق ورودی جلوی در، روی صندلی افتادند و شیون آنها بالا رفت. و بعضی از ورود به اتاق منصرف شدند و افراد گریان و از حال رفته را کمک کردند و بیرون آوردند.

پس از بررسی مختصری از سردخانه پزشک قانونی وسائلی آوردند و جنازه‌های تکه پاره شده را به سردخانه بردند. وضع اتاق در ورود ما به این شکل بود. کف اتاق پوشیده از خون تازه و خشک شده. در و دیوار خونی. وقتی جنازه‌ها را بردند دستور دادند که اتاق شسته شود!

شکل ۲: وضع اتاق بازپرسی شعبه ۷ پس از قتل کسروی و حدادپور

بیشتر اعضای خانواده و یاران کسروی که تا این موقع در دادگستری جمع شده بودند، برای مشورت و تصمیمگیری به محل کانون رفتند و من و چهار نفر از یاران و اعضای خانواده به دفتر پزشکی قانونی رفتیم. پزشک قانونی مشاهدات خود را نوشت و جواز دفن صادر شد. در این مدت مرتب بین پزشک قانونی و مقامات شهربانی و حکومت نظامی و شاید نخست وزیر و

وزیر دادگستری با تلفن گفتگو می‌شد و درباره این واقعه و اقداماتی که باید انجام گیرد مشورت می‌کردند.

ما در راهروئی در همان نزدیکی در انتظار بودیم. حدود ساعت ۶ بعدازظهر، نماینده پزشک قانونی به همراه یک افسر شهربانی و یک افسر فرمانداری نظامی به سوی ما آمدند و افسر شهربانی خطاب به ما گفت: "جواز دفن صادر شده. جنازه‌ها را کجا می‌خواهید ببرید؟ و کجا می‌خواهید دفن کنید؟" ما که هنوز در بهت و ناباوری و تأثر بودیم، توان تصمیمگیری نداشتیم. اما هنوز جمله او تمام نشده بود که یک نفر با عجله از دفتر آمد و صدایش کرد و به گوشه‌ای برد و آهسته با او گفتگو کرد. سپس، آن افسر هم به دفتر رفت تا با تلفن کسب تکلیف کند (از کدام مقام؟ نمی‌دانم؟) و پس از چند دقیقه با حالتی افسرده آمد و گفت: "دستور داده شده و حتماً جنازه‌ها را تا امشب باید از اینجا بیرون ببرید!" همه ما در بهت فرو رفته بودیم. چگونه؟ چرا؟ یکی از یاران افسر ما در حالی که از شدت تأثر اشک می‌ریخت و می‌لرزید، فریاد زد: "ما امروز صبح راهنما و برادر خودمان را صحیح و سالم آورده‌ایم و در کاخ دادگستری به شما تحویل داده‌ایم، و حالا شما به ما تکلیف می‌کنید جنازه پاره پاره آنها را حتماً تا شب از اینجا بیرون ببریم؟"

همه حاضران می‌گریستند. افسر پیام آور نیز سخت دستخوش تأثر شده بود، با احترام دوست افسر ما را کناری کشید و به زبان ترکی مطالبی به نجوا به او گفت (ایشان هر دو همشهری کسروی و از اهالی آذربایجان بودند). بعد ها دانستیم که به او گفته بود که طبق اطلاعی که هم اکنون از اداره آگاهی شهربانی و رکن ۲ ستاد ارتش به پزشک قانونی رسیده، گروهی از بازاریان و متعصبین مذهبی آزادی قاتلین را که بازداشت شده‌اند تقاضا دارند، و گفته‌اند اگر آنها را تا امشب آزاد نکنید، ساختمان پزشکی قانونی و دادگستری را به آتش می‌کشیم. که با جنازه آن ملاعین خاکستر شود!

ما فقط نعره خروشان افسر همباور خود را شنیدیم که می‌گفت: "به جهنم! بگذار این بیدادگستری بسوزد، بهتر که کسروی و حدادپور هم بسوزند، خاکستر شوند. ما جسم بیجان آنها را نمی‌خواهیم، ما زنده آنها را می‌خواستیم!" و زار زار می‌گریست. به ما گفت: "بیائید برویم به فکر زنده‌ها باشیم!" نماینده پزشکی قانونی کنار ملک‌نژاد رفت و گفته‌های افسر شهربانی را برای او باز گفت. پیرمرد با تأثر و لهجه شیرین آذربایجانی بلند بلند گفت: "کتابها، نوشته‌ها و اندیشه‌های او پیش ماست، جنازه‌اش را به مرده‌پرستان بخشیدیم!" و به راه افتاد.

همه به کانون آمدیم. وسط حیاط بزرگ کانون، کنار حوض، فرزندان، همسر، دامادها و نوه‌های کسروی و تعداد زیادی از همباوران او نشسته و ایستاده، در سکوت و اندوه فرو رفته بودند. اولهای شب از اداره آگاهی شهربانی تلفنی شد و پس از آن بود که حدود ساعت ۸/۵ بعداز ظهر دو مأمور اداره آگاهی به محل کانون آمدند و با دو تن از یاران گفتگوی کوتاهی کردند و رفتند. این دو هم به میان حاضران آمدند تا پیام آن دو مأمور آگاهی را به همه برسانند: "در تلفن نخواستیم به شما بگوییم، چون مطلب کاملاً محرمانه است. به علت تهدید

طرفداران قاتلین، صلاح نیست جنازه‌ها در امامزاده‌ها به خاک سپرده شود. متولیان امامزاده‌ها هم گفته‌اند، نه! ما امشب در تاریکی جنازه‌ها را به طور ناشناس به سر قبر ظهیرالدوله در شمیران منتقل می‌کنیم. با مقامات گورستان ظهیرالدوله هم صحبت کرده‌ایم، گفته‌اند مانعی ندارد. بنابراین فقط چند نفر بدون هیچ تشریفات فردا آنجا حاضر باشند که ناظر به خاکسپاری جنازه‌ها باشند! خبر را به روزنامه‌ها هم ندهید!“

بعضی از یاران معتقد بودند اصلاً کسی نرود، چون با توجه به مطالب کتاب صوفیگری، تدفین کسروی در آرامگاه صوفیه، ناشایسته است و مغایر و مخالف با عقاید او. بالاخره پسر بزرگ کسروی، جلال، با مشورت با دیگر اعضای خانواده، قرار گذاشت که فردا، بیسر و صدا، خودمان برویم تا ببینیم چه می‌شود؟

۸- سر قبر ظهیرالدوله. فردا تا ساعت ۸ صبح در آرامگاه ظهیرالدوله، هیچ خبری نبود. من ساعت ۷/۵ به آنجا رسیدم. گورستان سوت و کور بود. نه جنازه‌ای، نه گوری و نه گورکنی! پیرمرد درویشی کمی دورتر از قبر ایرج میرزا، بر سنگ قبری نشسته بود و زیر لب ذکر می‌خواند. من از میان قبرها به جنوب گورستان رفتم: عقب جنازه‌ها می‌گشتم. اتفاقی با در و پنجره بسته، نظرم را جلب کرد. فکر کردم آرامگاه خصوصی کسی است. هنوز به ضلع جنوبی آن نرسیده بودم که متوجه پاسبانی شدم که کنار پنجره به دیوار تکیه داده بود و در حال استراحت بود. خیلی خسته به نظر می‌رسید. صبح به خیری به او گفتم و پرسیدم: ”سرکار، دو تا جنازه اینجا نیاورده‌اند؟“ خودش را جمع و جور کرد و جواب داد: ”درست نمی‌دانم! اما چرا، گمانم همانست که دیشب نصفه شب آوردند و تو این افاق امانت گذاشته‌اند. من خودم ندیدم، مرا نگهبان گذاشته‌اند. جناب سروان ساعت ۸ می‌آیند. کلید پیش ایشانست! شما هم لطفاً بروید آن طرف باغچه چون گفته‌اند کسی به افاق نزدیک نشود!“

در ساعت ۸، رفته رفته یاران و جمعیت زیادی از زن و مرد و عده‌ای دانشجویان دانشگاه می‌آمدند و دورتر از افاق می‌ایستادند. پاسبانان و نگهبانان دیگری هم آمدند. یک افسر شهربانی و شهردار تجریش و چند نفر کمی دورتر از ما با هم صحبت می‌کردند. یک نفر از اعضای خانواده کسروی و دو تن از یاران ما به گفتگوی آنها فراخوانده شدند. آنها اصرار داشتند هرچه زودتر دو قبر برای آنها خریداری شود و جنازه‌ها هرچه زودتر دفن شوند، و مردم متفرق شوند چرا که بیم برخورد و جنجالی می‌رفت. یاران ما با دفن جنازه‌ها در گورستان ظهیرالدوله مخالف بودند. مقامات شهربانی مأموریت داشتند و مصر بودند که این کار هرچه سریعتر انجام شود!

در این موقع جنازه‌ها که در پتو پیچیده شده بود از افاق بیرون آورده شد و جلوی افاق روی زمین قرار گرفت. چشمها به جنازه‌های سوراخ سوراخ و از هم شکافته دو انسان اندیشمند و فداکار خیره شده بود. همه در سکوت و ناباوری مطلق بودند. یک دقیقه! دو دقیقه! سه دقیقه! از هیچکس صدائی در نمی‌آمد... ناگهان فغان و شیون زنی از خانواده کسروی سکوت را درهم شکست. از آن پس بود که دیگران نیز با او همدردی و همراهی کردند.

سروان سمینو بالای سر جنازه‌ها قرار گرفت، با صدائی رسا و گرم، در این باره گفتنیها گفت، که همه را به تأسف و تفکر واداشت: تأسف به حال مردمی که با اندیشمندان و راهبران فکری وطنشان این چنین رفتار می‌کنند! ... و تفکر به آینده تاریکی که در انتظار ملتی است که نیکخواهان و دلسوزان جامعه را با چنین رفتار دژخیمانهای از میان برمی‌دارد! آنچه امروز بر مردم ما می‌گذرد پیامد همان طرز تفکر و رفتار اجتماعی است که آن روز بر سر دو جنازه کسروی و حدادپور به زبان آمد و به آشکارا گفته شد.

۹- محل دفن جنازه‌ها. مخالفت یاران و خانواده کسروی با دفن جنازه‌ها در گورستان ظهیرالدوله، مأمورین انتظامی را به تلاش و کنکاش واداشت! چرا که دستور داشتند که هرطور هست این جنازه‌های متلاشی را از جلوی چشم مردم بردارند! پس از گفتگوی بسیار، و با پادرمیانی شهردار تجریش و به راهنمایی یکی از کارکنان گورستان ظهیرالدوله، قرار شد چند نفر از مأمورین و یاران با متولی "امامزاده قاسم" شمیران که در سینه شمالی کوه البرز قرار دارد، گفتگو کنند. گویا که یکی از مأمورین هم جلوتر رفته بود و از طرف شهردار و کلانتری تجریش، از او خواسته بود که این کار را حتماً سر و صورتی بدهد!

ما که به همراه مأمورین به امامزاده قاسم رفتیم، متولی با آمادگی کامل و روی خوش گفت: "یک ساعت دیگر می‌توانید جنازه‌ها را بیاورید. همه چیز آماده است". من از او پرسیدم که آیا می‌توانم محل را ببینم، با گرمی جواب داد: "با کمال میل، دنبال من تشریف بیاورید...". در بین راه نجواکنان و به‌زیرکی گفت: "وقتی به بنده امر شد این خدمت ناقابل را انجام دهم، با اجازه شما، صلاح ندانستم در گورستان عمومی امامزاده ترتیب این کار را بدهم! یک جای مرغوب و عالی پیدا کردم که گمانم شانس این سید/ولاد پیغمبر بوده است". از چرب زبانی او خوشم آمد خاصه که چنین راه‌حلی مورد علاقه و قبول ما هم بود. از راه باریکی که کنار یک جوی آب باریکتر ادامه داشت ما را به سرچشمه این آب برد. در سینه کوه، دور از آبادی، چشمه کوچک آبی از سینه کوه بیرون می‌آمد. با چشم اندازی بر دره‌ای ژرف و بسیار زیبا. دو کارگر با مقدار زیادی سیمان و بیل و کلنگ مشغول کندن قبرها بودند. چون زمینی طویل و دراز و باریک و با پهنای کم بود، قرار شد یک گودال به درازی قد دو نفر بکنند، و هر قدر هم مقدور باشد گودتر! از شستشو و مراسم کفن و دفن از من پرسید. گفتم که هیچکدام را لازم ندارند. بسیار زیرک و به کار خود وارد بود، گفت: "شهید که این چیزها را لازم ندارد! حق با جنابعالی است!" به پاسبانی که همراه ما بود گفت: "سرکار بدو به جناب سروان و آقای شهردار بگو موافقت شد، جا آماده است، کنار چشمه آبک. جنازه‌ها را همانطور که گفتم از همان راه بیاورید!" حدود ساعت ۱۱ جنازه‌ها را آوردند. محل دفن آماده بود. و تل بزرگی سیمان ماسه و سنگ آماده شده بود.

هر دو جنازه را با همان بدنهای پاره و خونین و سر و صورت شکافته، در امتداد هم در آن گودال قرار دادند به طوری که صورت متلاشی شده کسروی و حدادپور به طرف هم قرار داشت، گویی به چشم و چهره هم نگاه می‌کنند!

با سیمان و خرده سنگهایی که از دل کوه بیرون آورده بودند گودال را پر کردیم و روی آن را صاف کردیم. انگار نه انگار که در این مکان، کنار چشمه آبک، اتفاقی افتاده است، یکی از دانشجویان دانشگاه با گفتار گرم و تکانه‌دهنده خود، به باران و خانواده کسروی دلگرمی داد و خطاب به خفتگان کنار چشمه آبک هم گفت: "جانفشانیهای شما بی‌نتیجه نخواهد ماند، و نسل آینده پیروزی عقل و منطق را بر جهل و تعصب، و چیرگی آزاداندیشی و روشن‌بینی را بر یکسونگری و تاریک اندیشی خواهد دید."

نمی‌دانم او امروز کجاست؟ و از آرزوهای دوران جوانی خود نمونه تحقق یافته‌ای می‌بیند؟ اکنون که بلندیهایی چشمه آبک را پوششی از خانه‌هایی از گل و سنگ و آجر و آهک و آهن و بتون و سیمان در خود گرفته است!

۱۱ - ۲۳ فروردین ۱۳۶۳، کیهان، آگهی انتخاباتی ابوالقاسم رفیعی، کاندیدای تهران برای انتخابات مجلس

"هوالعزیز"

ابوالقاسم رفیعی و ۳۹ سال جنگ مسلحانه برای اسلام، طراح اصلی اعدامهای انقلابی در حکومت شاه خائن

۱ - کسروی قرآن سوز ۲- هژیر وزیر طاغوت ۳- رزم‌آرا نخست‌وزیر ۴- قیام اسلامی پانزده خرداد و اعدام انقلابی حسنعلی منصور و ملاقات با رؤسای جمهوری سوریه و لیبی و رهبران جبهه پویساریو و رزمندگان مؤمن فلسطین و مجاهدین عراقی و بستن پیمان اسلامی با آنان.

ابوالقاسم رفیعی و شرکت در عملیات اسلامی در سطح جهانی و اعزام هزاران فدایی اسلام به جبهه‌های جنگ نور علیه ظلمت."

ابوالقاسم رفیعی کاندیدا از تهران
ستاد تبلیغات فدائیان اسلام (بنیانگذاران)